

یغما

سال بیست و هشتم

شماره نهم

آذر ماه ۱۳۵۳

ذی‌قعدة ۱۳۹۴

شماره مسلسل ۳۱۵

فهرست مندرجات

صفحه :

۴۹۷	نامهای از عالم ارواح	-
۵۰۲	من چه در پای تو ریزم	: حبیب یغمائی
۵۰۴	گرفتاری‌های قائم مقام ...	: دکتر باستانی پاریزی
۵۱۵	زنب داود	: علی اصغر حکمت
۵۱۷	قطعه	: دکتر سرهنگ پورحسینی
۵۱۸	زمینار گردشی در آلمان	: ایرج افشار
۵۲۹	گله از نوع	: جلال بقائی نائینی
۵۳۰	نسخهٔ برلین	: دکتر احمد علی رجائی
۵۴۲	جای پا	: دکتر محمد تقی سیاه پوش
۵۴۷	سهراب و رستم	: مهدی قریب
۵۴۸	نامه از تهران به لندن	: حبیب یغمائی
۵۴۹	کتاب‌ها - وقیات ...	

یغما

سال بیست و هشتم

شماره نهم

آذر ماه ۱۳۵۳

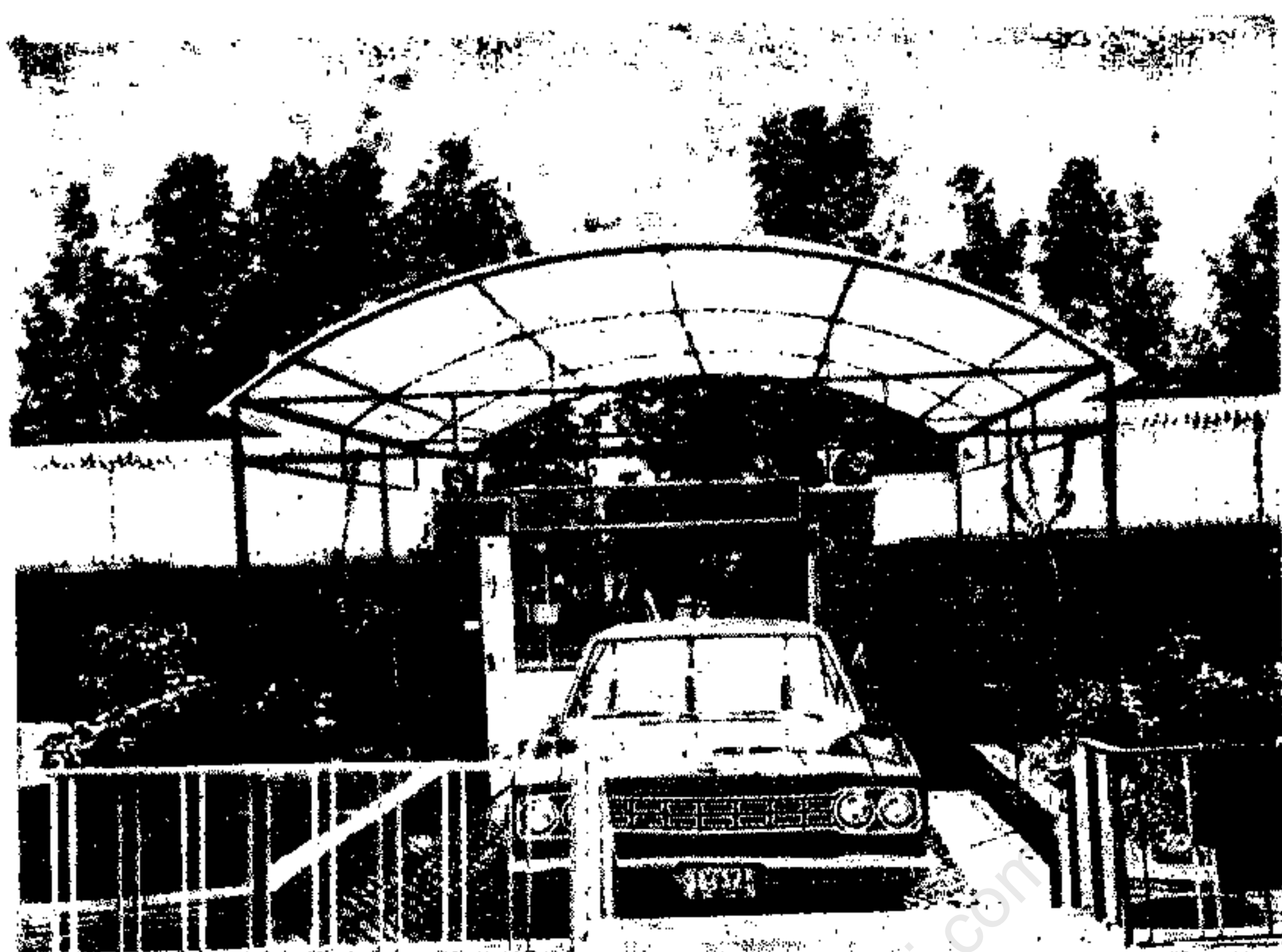
ذیقعه ۱۳۹۴

شماره مسلسل ۳۱۵

فهرست مندرجات

صفحه :

۴۹۷	نامه‌ای از عالم ارواح	-
۵۰۲	من چه در پای تو ریزم	: حبیب یغمائی
۵۰۴	گرفتاری‌های قائم مقام ...	: دکتر باستانی پاریزی
۵۱۵	زنب داود	: علی اصغر حکمت
۵۱۷	قطعه	: دکتر سرهنگ پورحسینی
۵۱۸	زمینار گردشی در آلمان	: ایرج افشار
۵۲۹	گله از نوع	: جلال بقائی نائینی
۵۳۰	نسخه برلین	: دکتر احمد علی رجائی
۵۴۲	جای پا	: دکتر محمد تقی سیاه پوش
۵۴۷	سهراب و رستم	: مهدی قریب
۵۴۸	نامه از تهران به لندن	: حبیب یغمائی
۵۴۹	کتاب‌ها - وفيات ...	



شما اگر امروز هم برای ما سفارشی ندارید

کارت نشانی ما را نگاه دارید

زیرا ممکن است فردا برایتان خدمتی انجام دهیم

سازمان نصب و زیر سازی

مرکز پخش ورق شيروانی پلاسکو کار

پامنار - ساختمان پوشش کار - مؤسسه پوشش کار

تلفن ۳۰۳۰۳۹ - ۳۱۳۳۹۹

یغما

شماره مسلسل ۳۱۵

سال بیست و هفتم

آذرماه ۱۳۵۳

شماره نهم

نامه‌ای از عالم ارواح

همه سرمایه سعدی سخن شیرین بود
این از او ماند ندانم که چه با او بود
«سعدی»

نامه سرکشاده‌ات خنده آور بود اما بدبختانه ما نمی‌توانیم بخندیم.
ابزار خنده و گریه را در خاکدان شما بجای گذاشته‌ایم. عضلات و اعصاب همه در
کالبد مانده‌اند.

کسی به مرده نامه می‌نویسد؟

آیا فاضلی روشن فکر چون شما از مصیبت زدگان بیچاره که در روزنامه
اطلاعات به عزیزان از دست رفته خود نامه می‌نویسند پیروی فرموده‌اید؟
آیا نمی‌دانید عالم ارواح را با جهان مادی زمین ارتباطی و تعلقی نیست و
ارواح، تمام مشخصات و تعینات فردی خود را بر زمین رها کرده، چون جوهر مجرد
به جهان بی‌نام و نشان دیگر رفته‌اند؟

من هنگامی سعدی بودم که بر سطح کره زمین می‌زیستم. دارای صفات و
خصایصی بودم که از دیگر آدمیان متمایزم می‌کرد. اما پس از مرگ همه آنها،

را از دست دادم، همه آن چیزهای مادی و معنوی را با کالبد خود به خاک سپردم، تا کی روز رستاخیز بدمد و اجزای بدنم بیکدیگر پیوندند، و این روح مجرد سرگردان بدان باز گردد، تا دوباره سعدئی پیدا شود و طرف خطاب سرکار گردد. نامه سرکشاده ات از اینرو بی بنیاد است که شکل محال و ممتنع به خود می گیرد. شعر و موسیقی و همه مقولات دیگر از این دست مولود سوداها، آرزوها، حسرت ها، وجدها، حرمانها و کامیابیهاست. در عالم ارواح از این مقوله ها خبری نیست. این ها و سایر اموری که ساکنان زمین را به خود مشغول ساخته و غوغائی برانگیخته است از قبیل، حرص، طمع، جاه طلبی و برتری جوئی، پویندگی مداوم در راه فرونشاندن تشنگی های کوناگون، همه را با کالبد خویش به جای گذاشته ایم.

نامه سرکشاده ات بنیاد عقلانی نداشت زیرا از من راهنمایی در باب تدوین غزلیاتم می خواست. شعر و موسیقی، ادبیات و مقوله هایی از این دست زائیده انفعالات و تأثراتست. آرزوها، امیدها، حسرتها، حرمانها، کامیابیها و خلاصه سوداهای کوناگون شاعری را بسرودن می کشاند. همه این عوارض که از کیفیات جسم زنده آدمی ماست بامر گداز بین می رود. تمام آن شور و سوداهائی که کره زمین را پر از غوغای سهمگین و حوادث خونین کرده است، تمام آن جهش های رام نشدنی که آدمیان را به تکاپو می اندازد، تمام آن پویندگی مداوم، در راه تفوق جوئی، دست اندازی به مال و جان و آزادی دیگران، همه از عوارض جسمی و کیفیت ترکیبات فیزیولوژیک کالبد است، و هنگامی که کالبد را با تمام مشخصات و خصوصیاتش به خاک سپردیم و به شکل مجرد از آن جدا شدیم دیگر با آن عوالم و خصوصیات بیگانه ایم، بنابراین برای من که روح سعدی هستم کلیات یا دیوان غزلم بهر شکلی تدوین شود و بدست مردم برسد بی تفاوتست و به عالم رخنه ناپذیر ارواح نمی رسد.

به همین علت عرضه کردن نسخه های خطی و با کمال بیچارگی از من خواستن

که در تدوین و تهیه آنها شما را یاری کنم بیهوده و حتی خنده آور است.

هر شاعری در زمان حیات خود دفتری دارد و اشعار خود را اعم از قصیده و غزل و رباعی در آن ثبت می کند و طبعاً نمی تواند به ترتیب هجای آخر تنظیم کند. پس از مرگ وی، یکی از شیفتگان او به خویشتن زحمت می دهد، سروده های وی را گرد می آورد، و برای آسانی و پسند مردم آن را فصل بندی می کند و مطابق هجای آخر آن را تنظیم می کند.

اما فراموش نکنید که همه شیفتگان شاعر چنین نیستند و الزامی ندارند که تمام گفته های وی را گرد آورند. پس طبعاً آنچه پسندیده اند در مجموعه ای فراهم می سازند و چنان که نوشته اید کسی فقط ۳۸۵ غزل را یافته و یا انتخاب کرده است. آیا این معمائی است که برای چاره جوئی نامه سرکشاده به عالم ارواح بنویسید؟ باز نباید فراموش کرد که همه کاتبان در يك سطح از ذوق و معرفت قرار ندارند و همه در نقل و نوشتن اشعار دیگران در يك درجه ازامانت و درستی نیستند. پس طبعاً اختلاف پیدا می شود و شما مجبور می شوید برای يك غزل ساده و متوسط ۱۵ حاشیه و نسخه بدل بیاورید.

استناد به نسخه روشی است که از محققان فرنگی به ایران آمده است. آنها چاره ای جز این ندارند، اهل زبان نیستند و به منبع دیگری چون شیوه سخن و طرز اندیشه شاعر و غیره دسترسی ندارند، پس طبعاً تحقیقات آنان در همان حدود باقی می ماند.

استناد به نسخه و اعتماد به اقدم نسخه ها تا درجه ای سودمند و بارور است ولی نمی تواند ملاک صحت و اعتبار قرار گیرد. پس باید قریحه و اطلاعات ادبی را بیاری خواست. مثلاً در همین غزلی که نقل کرده اید و مطلع آن را بدین شکل آورده اید جای حرف است:

خر ما نتوان خوردن از این خار که کشتیم
دیبا نتوان بافتن از پشم که رشتیم

شما نیز مانند بسیاری از معاصران خود شیفته تازه و غریب شده‌اید. این مطلع چنانکه در اغلب نسخه‌ها ثبت شده است به شیوه سخن من نزدیک تر است :

خر ما نتوان خورد از این خار که کشتیم

دیبا نتوان بافت از این پشم که رشتیم

زیرا فعل خوردن و بافتن راپس از کلمه «نتوان» بشکل مصدر آوردن متداول خراسان است و هرچند سکتۀ نامطلوبی بیار نمی‌آورد ولی مستلزم آنست که بر حرف «ن» مختصر تکیه‌ای کرد و همزه جمله «از این» حذف و ادغام شود و این مخالف شیوه زبان من است که پیوسته در آن خط منحنی هست یعنی هیچ زاویه‌ای در جمله پدید نمی‌شود مخصوصاً که قرینه‌سازی در جمله بآن موزونی می‌بخشد، و در صورتی که بیتی شما اختیار کرده‌اید مجبورید در مصراع دوم از آوردن جمله «از این» صرف نظر کرده و بنویسید «دیبا نتوان بافتن از پشم که رشتیم».

آقای حبیب یغمائی هر تازه‌ای بدیع و زیبا نیست. بسا تازه که مردمان ساده را مفتون می‌کند، زشت، است و همین که زمانی از آن گذشت زشتی آن ظاهر می‌شود، مانند پیراهن خمره‌ای که چند سال قبل مد شده بود و نتوانست بیش از يك سال دوام یابد. بنا بر این من ابدآبا شما هم عقیده نیستم که:

«همچو پروانه که می‌سوزیم و می‌سازم»

برای مصراع دوم مطلع غزل من «خوب و زیباست. نه، همان مصراع متداول که در اغلب نسخه‌هاست مناسبتر است و حتی بیشتر معنی می‌دهد و مفسر مصراع اول می‌شود:

همچو پروانه که می‌سوزم و در پروازم

در پایان این نامه اشاره بیک نکته مهم شاید سودمند و حتی ضروری باشد: شعر چون مسائل ریاضی واقع و نفس‌الامری ندارد، صورت مکنونات و تخیلات شاعر است. هر تعبیری که این تخیلات را روشنتر عرضه کند صحیح تر است. مطلب مهم دیگری که به این نکته باید اضافه کرد اینست که هر شاعر بزرگی

مجموعه ایست از اندیشه و انفعال. از اینرو پیوسته باید به این مجموع نظر داشت و کوشید تا آن مجموع تباه نشود.

فردوسی شاعر بزرگی است. شاهنامه او يك مجموعه مشخص و فخیم و ارزنده است، دو سه هزار بیت از آن کاسته و یا افزوده شود از آن نمی کاهد، بعضی از ابیات آن روشن نبوده یا خوب حاکی از معنی نباشد از جلال این کاخ بلندی که برافراشته است نمی کاهد. از اینرو این دقت ها و تحقیقات تاریک و مشکوکی که این روزها بر مجموعه های بزرگ ادب ایران چون مثنوی، شاهنامه، خمسه نظامی، دیوان حافظ، و کلیات خود من بکار میبرند غالباً بیهوده و عبث و بی نتیجه است. هر يك از این واحدهای ادبی درخشان باقی میماند، هر چند فرض کنیم که ذوق و قریحه نسل های بعد در آن به کار افتاده باشد.

خلاصه: شما ملائقطی نباشید. با پر سه ای که در قلمرو سعدی زده اید و به شیوه فکر و انشای او آشنا هستید دیوانی مهذب و مقبول ذوق سلیم بیار آورید.

مجله یغما - از نویسنده بزرگوار که در قلمرو سعدی گردش ها و سیاحت ها کرده و به منازل و مراحل آشنائی تمام دارد امتنان بسیار است. به می سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها نویسنده نامه سرگشاده به تربت سعدی خود اذعان کرده که ممکن است مخاطب به چنین نامه ای بخندد، اما چنین خنده ای را مغتنم و با ارزش و مفید شمرد. چنان که آثار آن ازین جواب مشهود است و راه نمائی هائی با کمال روشنی و سادگی شده است و نظر از عرض نامه هم این بود که چنین نکاتی یاد شود:

- شاعر در حیات خود نمی تواند اشعار خود را به ترتیب تنظیم کند و این کار با دیگران است.

- کاتبان نسخه ها الزامی ندارند همه آثار شاعر را یکجا گرد آورند.

- کاتبان نسخه ها در يك سطح از ذوق و امانت نیستند.

- استناد به اقدم نسخ سودمند است ولی می باید ذوق و قریحه را بیاری خواست.

- برای غزلی ساده ۱۵ حاشیه و نسخه بدل لازم نیست.

ممنونم و امیدوارم دیگر مخلصان سعدی و محققان از راهنمایی و اظهار نظر دریغ نفرمایند، و هر چند با خنده توأم باشد.

من چه دریای تو ریزم ؟

سعدیا ، جلوۀ جان‌ها ز صفای تو بود
رهنمای بشر اندیشه‌ورای تو بود
شور در پرده کیتی ز نوای تو بود

من چه در پای تو ریزم که سزای تو بود
سر نه چیزی است که شایسته پای تو بود

دولت آن راست که در کوی تو باشد همه عمر
فتنه طبع سخنگوی تو باشد همه عمر
قبله بندکیش سوی تو باشد همه عمر

خرم آن روی که در روی تو باشد همه عمر
وین نباشد مگر آن وقت که رای تو بود

راستی ، هیچ سخن چون سخنت شیرین نیست
نیروی طبع خدا داده کس چندین نیست
به درخشندگیت ماه نه و پروین نیست

ذره‌ای در همه اجزای من مسکین نیست
که نه آن ذره معلق به هوای تو بود

از ازل مهر تو آمیخته شد با گل من
از تو آموخت ادب این دل ناقابل من
حاصل عمر همین بود و خوشا حاصل من

تا ترا جای شدای سرو روان در دل من
هیچکس می نپسندم که بجای تو بود

چون به شیراز تو، و آن شهر و دیار تو رویم
 پی پابوس تو اول به مزار تو رویم
 مرگ اگر روی نماید به حصار تو رویم
 غالب آن است که سر در سر کار تو رویم
 مرگ ما باک نباشد چو بقای تو بود
 محفلی طرفه بسازیم همه شب من و دل
 که به یاد تو پر از شور شود آن محفل
 نه همین شمع، که ماه است ازان بزم خجل
 من پروانه صفت پیش تو ای شمع چگل
 گر بسوزم گنه من نه خطای تو بود
 پرتو فکر تو چون از افق دهر دمید
 آسمان گفت که این نور پیاید جاوید
 روزگاران چو تو فرزند کجا خواهد دید؟
 عجب است آن که ترا دید و حدیث تو شنید
 که همه عمر نه مشتاق لقای تو بود
 گر چه از درد بگردون برسد ناله مرد
 عشق را چاره نجویند چه می باید کرد؟
 بلبل از باغ زند ناله چو بیند رخ ورد
 خوش بود ناله دل سوختگان از سر درد
 خاصه دردی که به امید دوی تو بود
 مکتب و مصطبه با حکمت سعدی هیچ است
 مسجد و صومعه با خلوت سعدی هیچ است
 هر بلندی به بر رفعت سعدی هیچ است
 ملک دنیا همه با همت سعدی هیچ است
 پادشاهیش همین بس که گدای تو بود

اشاره‌ای به گرفتاریهای قائم مقام در کرمان و یزد

- ۷ -

گفتگوی ما از قائم مقام به روستائی بودن او کشید.

هیچ لزومی ندارد به گذشته برویم و ابن سینا و شیخ بهائی را شاهد مثال روستازادگان دانشمند « بیاوریم - که به قول سعدی بعضی از آنها به وزیری پادشا رفتند - همین دور و بر قائم مقام سخن از فاضل خان گروسی کافی است ، مردی که در گروس متولد شد و در عراق سواد آموخت و به وسیله فتحعلی خان صبا به دربار فتحعلی شاه راه یافت و در خط و سواد بدان حد بود که خود قائم مقام به او می نوشت : « در این مرارت و زحمتهای خراسان ، چیزی که به فریادها می رسید همان الفاظ و معانی دلپذیر شما بود که مرده راجان می دهد و خسته رادرمان ... اختر از چرخ به زیر آری و پاشی به ورق گوهر از بحر برون آری و ریزی به کنار » (۱)

حقیقت اینست که اگر پنجاه شصت هزار دهات خرد و بزرگ ایران را در روی نقشه جغرافیا رسم کنیم و برای هر دانشمندی که از ده برخاسته يك نقطه سیاه روی نقشه بگذاریم ، ناچاریم حتی کویر لوت را هم مثل پوست پلنگ و گورخر خال خال کنیم .

به قول شاعر « در هیچ بدست و هیچ فرسنگی نیست » که نامی از بزرگی نتوان برد . از کوههای آذربایجان گرفته تا دشتهای خراسان و کرمان و از قلعه های فارس گرفته تا دره های سرسبز مازندران ، همه جا زادگاه نام آوری است . می خواهد شیخ محمد طبسی باشد یا آیه الله حاج عبدالکریم مهرجودی یزدی ، آخوند ملا صالح مازندرانی آینه ای باشد یا شمس الدین خفری یا حاج سید محمد باقر شفتی . ابن فندق بیهقی نیز قرنهای پیش گفته بود ، « عجب نباشد که از رساتیق و نواحی ، بزرگان خیزند » (۲) و به همین حساب است که می بینیم ، امیر صدرالدین دشتکی و فرزندش غیاث الدین منصور دشتکی (متوفی ۹۴۸ هـ = ۱۵۴۱ م) فیلسوفان نامدار و آخوند ملا علی نوری و آقا محمد رضا قمشه ای و سید علی اکبر فال اسیری از ده بودند ، وجهانگیر خان قشقائی استاد مسلم فلسفه قرن اخیر مقیم اصفهان نیز اصلاً از ایل دره شوری قشقائی و مقیم دهاقان سمیرم بود و پسر محمد علی خان ایلخانی و او پسر محمد قلی خان ایلخانی معاصر پیغمبر دزدان و از آن جمله کسانی که پیغمبر دزدان زید آبادی درباره آنها گفته بود ،

قطب عالم مقتدای سارقان	ملا محسن حکمران سر جهان
با من او فرمود از روز الست	مال مردم را بدزد از هر که هست
آدم از دزدی فلانی می شود	رفته رفته ایلخانی می شود !

مادر جهانگیر خان نیز از طایفه کشکولی بود و او تا چهل سالگی را در میان ایل گذراند (۳) و در جوانی شاهنامه خوان طایفه خود بود ، و تا ر هم می زد ، و وقتی از سمیرم به

۱- منشآت قائم مقام ص ۱۸ ۲- تاریخ بیهقی ص ۲۶۴ ۳- جهانگیر در ۱۲۴۳ یعنی سال قرارداد ترکمن چای متولد شده بنابراین در ۱۲۸۳ [۱۸۶۶ م] به اصفهان آمده است .

اصفهان آمد برای تعمیر ساز خود پیش یحیی ارمینی تار ساز رفت. یحیی باو گفت: برو پی کار بهتری و علم بیاموز، از تارزدن بهتر است! بدین طریق جهانگیرخان به تحصیل در سرپری پرداخت، و تا بدانجا رسید که هر کس از فلسفه دانان قرن اخیر خواست اظهار حیاتی بکند، خود را از شاگردان جهانگیرخان قشقائی بشمار آورد. (مثل مرحوم فاضل تونی و سید حسن مشکان طبسی و شیخ اسدالله ایزد گشسب و... فرصة الدوله شیرازی و ضیاء الدین دری - ازقریه در اصفهان و حاج آقا رحیم ارباب). او به همراه آیه الله سید ابوالقاسم دهکردی و آخوند ملا محمد حسین فشارکی در مدرسه صدر به تدریس پرداخت و سپس در مسجد جارچی شرح منظومه تدریس کرد. کار قشقائی به جایی رسید که وقتی ظل السلطان در مدرسه بدیدن اورفت، در اثناء سخن گفت: «خان بزرگ اگر سابقاً میخواست مرا ببیند چند ماه قبل میبایست وقت بگیرد، اما من امروز به حضور شما میرسم و این به خاطر مقام ارجمند علمی شماست». قشقائی با همان قبای راسته و زیر جامه گشاد و کلاه قشقائی تا پایان عمر تدریس کرد و در ۱۳۲۸ ق [۱۹۱۰ م.] درگذشت. در حالی که چون عیسی بن مریم بدون زن و فرزند بود. کتابهایش به دهکردی رسید. (۱)

آقا حسین محقق خوانساری ذوالجمالین از آبادی «چیت گاه» خوانسار بود. او پیش از بلوغ از خوانسار به اصفهان رفت و در مدرسه خواجه ملک مشغول درس شد. اول کار او چنان بود که از شدت سرما در رنج بود قدرت تحصیل آتش نداشت لاجرم لحاف کهنه خود را بر تن پیچیده دور حجره میگردید تا به سبب حرکت گرم شود.

البته عاقبت به جایی رسید که شاه سلیمان صفوی جبه عالیہ سلسله دوز خود را - که چشم روزگار مانند آن ندیده بود - برای او فرستاد و عذرخواهی کرد که بهتر ازین هدیه ای در خور محقق ندارد، و صحیح هم میگفت، زیرا آن جبه سلسله دوز حتی صله همین يك رباعی او هم نمی شود،

ای باد صبا طرب فزا می آئی از طرف کدامین کف پا می آئی
از کوی که برخاسته ای راست بگو ای گرد به چشم آشنا می آئی...

این مرد را ذوالجمالین می گفتند، زیرا پدرش جمال الدین و پسرش جمال الدین، هر دو از بزرگان روزگار خویش بودند و آقا جمال صاحب کلتوم نه از کفر ابلیس هم معروف تر بود. از بزرگان اولیاء و اقطاب صوفیه که اهل دهات بودند، بابا لقمان سرخسی، سلمان پارسی بلیانی دشت ارژنی شکفت مره ای - صحابی رسول الله، شیخ دانیال خنجی، شیخ روزبهان فسائی، قطب الدین شیخ حیدر زاوه ای (۳)، حاتم اصم فراوری، عزالدین نطنزی، عبدالرب - آبادی، سیف الدین باخرزی، ابوسعید مهنی، ابویعقوب نهرجوری، سلطان محمد (سلطان علی شاه) گنابادی، هجویری صاحب کشف المحجوب، شهاب الدین سهروردی فیلسوب معروف مبدع «عقل سرخ»، اوحدا الدین بلیانی کازرونی، منصور حلاج بیضائی، دادا محمد

۱- خلاصه از مقاله آقای واعظ جوادی استاد دانشگاه اصفهان. ۲- ریحانة الادب

ج ۵ ص ۲۴۱. ۳- که در تابستان به آتش داخل می شد و در زمستان در برف می ماند. روزی از قبه ای پائین آمد چنانکه روی زمین راه میروند. (آثار البلاد).

بن در آبادی یزدی، علامه ده سرخی صاحب «مفتاح الاربعة». ابوالحسن خرقانی - عارف بزرگ که سلطان محمود را بدیدار خود کشاند نیز از اهل خرقان است - که قریه‌ای بود در جبل بسطام - ابوالحسن در ابتدا زندگی روستائی داشت و هیزم کشی و خربندگی می‌کرد، و سماعی از کلام او نقل کرده است که گوید،

«خدای را در صحبت خر خویش یافتم» (۱)

محمد باقر سبزواری محقق، صاحب روضة الانوار، که پیر و مراد شاه طهماسب صفوی بود، نیز، اصلاً از قریه «نامن» سبزواری بود. (۲)

شیخ عبدالقادر گیلانی، اهل روستای «نیف» از دهات گیلان بود و روزی که خواست از ده خارج شود، مادرش چهل دینار در زیر بغل و درجامه او دوخت (۳) و او را از قریه بیرون کرد و او به حج رفت و عالم را سیر کرد و چنان شد که مقام او را در تصوف باید تحت مطالعه قرار داد. در مجله الهیات و معارف اسلامی مشهد چنین مقاله‌ای در باب او نوشته‌اند. بازهم،

ابوالحسن کواری، و شیخ شهاب الدین توران پشتی، و شمس الدین محمد کیشی، و شیخ ابوالحسن نوردی کازرونی - شیخ زردتشتی کش که خودش را از خانواده سلمان می‌دانست و به همین سبب خانواده او در کازرون از جزیه معاف بودند،

ملا فصیح دشت بیاضی، هم دهی «ولی دشت بیاضی»، و قطب الدین محمد ورامینی، و جلال الدین محمد دوانی که از دهات کازرون برای تحصیل به شیراز آمد و ... و چون در آن غربت، قدرت بر بهای روغن چراغ نداشت، گاهی از غایت جد و اجتهاد، در برابر چراغی که شبها در دهلیز مسجد عتیق شیراز می‌افروختند برپا ایستاده، مطالعه نموده، دماغی می‌سوخت» (۴) و این مرد البته بعدها به وزارت هم رسید.

خاتم الحکماء میرزا طاهر «کرده چالی» کلاردشتی، المعروف به میرزا طاهر تنکابنی (۵) را دیگر همه کس می‌شناسد و از مبارزات او آگاه است.

۱- البته مقصودش این بود که آن روزها که خربنده بودم به مقام بزرگ عرفانی خویش رسیدم، رجوع شود به مقاله دکتر زرین کوب، نشریه دانشکده ادبیات طهران، سال ۲۱ ص ۱۳ ۲- ملحقات تاریخ بیهق ص ۳۴۶.

۳- ظاهراً برای حفظ از دسترس دزدان پول را در زیر بغل او جاسازی کرده و دوخته بودند، و لابد چون خرقة کهنه داشته، بیم اینکه دزدان آن را از تن او درآرند نداشته. چنین کاری را، من، در سال ۱۳۲۲ که برای تحصیل از پاریز به سیرجان میرفتم نیز کردم. خرج يك سال - که ۵۰ تومان بود - يك اسکناس ۵۰ تومانی را پشت جلد کتاب فرانسه گذاشته و روی آن را با کاغذ چسباندم، چه مطمئن بودم که دزدان کتاب فرانسه را نخواهند برد!

۴- مجالس المؤمنین، ج ۲ ص ۲۲۱ ۵- هر چند نباید گفت خاتم الحکماء، زیرا علم، فیض خداوندی است و خاتمیت در فیض خداوندی کفر است و علم خاتمیت ندارد و گرنه سدباب فیض لازم می‌آید که کفر است. بیچاره مهروردي هم همین سد فیض را در موردی انکار می‌کرد که به بوریا و نفت و آتش سوخته شد.

از شعرا و نویسندگان و اهل قلم و تاریخ نویسان که لاتعد ولا تحصی توان نام برد، از رودکی بنجی سمرقندی (۱) گرفته تا کمال خجندی شاعر، عضدالدین ایجی شبانکاره‌ای، شیخ عطار کدکنی، ابوالحسن زیدسیواری بیهقی صاحب تاریخ بیهق، و ابوالفضل حارث آبادی ششتمدی بیهقی دبیر معروف صاحب تاریخ بیهقی، ظهیر فاریابی، سراجی سکزی، رفیع الدین لبنانی، ابوریحان بیرونی، راوندی صاحب راحة الصدور، شرف خان کرهرودی قمی مؤلف شرفنامه معروف به بدلیسی، پیغمبر دزدان تیتوئی (ثم زید آبادی)، (۲) طاهر انجدانی (از دهات قم و محلات) و بالاخره شهاب الدین خرنذی صاحب نفثة المصدور و ابوالعباس لوکری (از دهات مرو)، و ابوالعباس ربنجی سمرقندی، و میرزا جعفرخان حقایق نگار خورموجی صاحب حقایق الاخبار، و ابوالوفای بوزجانی مهندس، و مجمر زواره‌ای شاعر، و حسین بن محمد گورسرخ (ابن بی‌بی)، و شهاب ترشیزی، و انسی گنابادی، و بابا افضل مرقدی، و حزین لاهیجی، و میرزا هاشم اشکوری، (هم ولایتی سادات اشکوری)، و شیخ عبدالعلی موبد بیدگلی شاعر و هنرمند، و صباحی بیدگلی شاعر، و علاء الدوله بیابانکی عارف که از بیابانک ۲۲ کیلومتری جنوبی سمنان، غیر از بیابانک ینمائی‌ها - برخاسته است. و اثیر الدین اومانی (۳) و صدها و هزارها شاعر و گوینده دیگر، که در واقع دو جلد فهرست تذکره‌های فارسی گلچین معانی اصلا بیشتر آن مربوط به شرای دهات و آبادیهای کوچک است.

مگر نه آنست که ناصر خسرو در قبادیان - از دهات بلخ - به دنیا آمد و در قریه یمکان وفات کرد، و زندگی سختی گذراند که در سفرنامه اشاره بدان شده است و بهترین توجیه از خود اوست، که حبل به گردن بر مانند شتر بان که بار به پشت اندرمانده است.

نظیری نیشابوری شاعر نیز از بخش «تکاو» نیشابور بود. (۴) و محمد بن بحر رهنی صاحب جغرافیای منبع معجم البلدان نیز اصلاً از رهنه خبیص کرمان بوده است. سنگ قبری بنام قاضی احمد غفاری در کله کاشان هست که شاید برساند که سرزمین اصلی این مورخ عصر صفوی بوده.

معروفترین طنز سرای ایرانی که عبیدزاکانی (۵) باشد نیز از روستا بود، و سلمان سادجی همین دهاتی بودن را نقطه ضعف او دانسته و در هجو او گفته بود،

جهنمی هجا گر عبید زاکانی مقرر است به بی‌دولتی و بی‌دینی
اگرچه نهست ز قزوین و روستا زاده است ولیک میشود اندر حدیث قزوینی

نظامی گنجوی شاعر بزرگ ایرانی را هم از اهل تفرش قم دانسته‌اند که در واقع هم - ولایتی قائم مقام می‌شده است،

چو در گرچه در بحر گنجه گم ام ولی از قهستان شهر قم ام
به تفرش دهی هست تا نام او نظامی از آنجا شده نامجو

۱- پیشاهنگان شعر فارسی ص ۸ ۲- رجوع شود به چاپ پنجم پیغمبر دزدان، گردآوری نگارنده، مقدمه. ۳- اومان، از قراء همدان ۴- ملحقات تاریخ بیهق ص ۳۳۱
۵- زاکان نام طایفه‌ای نیز هست که حدود قزوین سکونت داشته‌اند (حمد الله مستوفی).

عجیب تر آنکه صاحب يك تاريخ سيستان، اورا «نظامی کهر زمی» ضبط کرده (۱)، حالا می آیند و شهر نشینان - یا به قول ابن فندق، فضلی و نشابور نشین - اصرار میکنند که نظامی دهاتی نیست و اهل شهر گنجه است.

اوحدی بلیانی شاعر (۲)، افضل الدین کوهبنانی (ابوحامد، صاحب عقدالعلی و بدایع الازمان... طبیب و شاعر و مورخ کرمانی)، و قاضی بیضاوی صاحب نظام التواریخ، و بدر جاجرمی، و نزاری قهستانی همشهری دکتر می مجتهدی، و ابن یمین فریومندی جوینی، و طرزی افشار منسوب به قریه و طایفه ای نزدیک رضائیه، و رضا قلی خان هدایت علی آبادی صاحب روضه الصفا، و دهقان سامانی که با همان گیوه دهاتی و شلوار گشاد کرباسی پاچه گشاد دهقانی آمد وسط مجلس ظل السلطان نشست و شعر خواند، و میرزا محمد علی عبرت محمدیه ای نائینی که می گفت:

چون نور که از مهر جدا هست وجدانیست عالم همه آثار خدا هست و خدا نیست

و عبدالحی گردیزی صاحب تاریخ گردیزی، و نرشخی از اهل قریه نرشخ بخارا صاحب تاریخ بخارا، و وحشی بافقی (هم ولایتی همین عبدالرضان بافقی یزدی که درین سلسله مقالات ازو نام بردیم)، و معین الدین نطنزی، و محمد معلم می بدی، و امیدی طهرانی (آنوقت ها که طهران هنوز قریه ای بود از قراء ری، نه پای تخت و ام البلاد و متروپل)، و صحبت رونیزی بیرمی لاری، و امیر پازواری، و خواجه شعیب جوشقانی گوینده و امق و عنذرا، و حریف جندقی شاهنامه خوان دنبلی های خوی (۳) و محمد صادق تفرشی هجری مربی و معلم رضاقلی میرزا پسر نادرشاه افشار - که مزد معلمی خود را هم ازو دریافت کرد (۴) و امیر عبدالله بزدوش آبادی طوسی، و بهاری هرموزی، و جلالی اردستانی، و میرزا حسن فسائی صاحب فارسنامه که از رونیز فسا بود.

وحید دستگردی نیز اهل «دستگرد خیابان» اصفهان بود و خود درین باره گفته بود:

چارده سال است و سالی بیشتر یا کمتر است کز صفاهان دورم و این دوری ام ناباورست
بی نسیم دستگرد و بی هوای زنده رود زنده ام، سخت که جان من به جسم اندرست

حسین مسرور نیز اهل کوپاه اصفهان بود، و بارها می گفت: من همشهری حافظ هستم - (زیرا در بعضی تذکره ها نوشته اند که پدر حافظ اهل کوپاه بود و از کوپاه به اصفهان رفت)، و صباحی کاشانی از بیدگل کاشان، که خود گفته بود:

وطن به بیدگل، اما کسی ندید صباحی به دست، دسته گل، یا به فرق، شاخه بیدم
و صبحی قمصری کاشانی قصه گوی معروف، و نظام وفای ارانی کاشانی، و خاکی دین بادی

۱- احیاء الملوك، چاپ دکتر ستوده ص ۲۱. ۲- این دو بیت لطیف ازوست،

گر ناز کشی زیار سهل است چون یار اهل است کار سهل است

گر هست به روزگار اهلی نا اهلی روزگار سهل است

که به نظر من هر بیت آن از صد دروازه شهر صد دروازه در بقاء فرهنگ ایرانی قویم تر و ریشه دارتر است. ۳- رجوع شود به مقاله دکتر محمد امین ریاحی در مجله ارمنان

۴- رجوع شود به «از پاریز تا پاریس» ص ۳۸

خراسانی باطنی که اشعارش در روسیه چاپ شده و قبرش در دیزباد نیشابور است .
و روحی انارجانی ، و شمس الدین کیشی ، و میرزا محمد حسن زنوزی خویی ، و ملک-
الکتاب فراهانی ، و فاضل خان گروسی (که قائم مقام با او مکاتبات فراوان داشت) ، و فایز
دشتستانی - صاحب دو بیتی های معروف - که امروز فایز خوانی یکی از رشته های دلپذیر
موسیقی ملی ما شده است ، و دفتری بروجنی ، و رابعه قزداری (۱) ، و ربیعی پوشنگی ، و
رضی الدین ارتیمانی ، و امیر نظام گروسی ، و میرزا باقر بواناتی ، و سعدالدین تفتازانی ، و
ملااحمد نراقی ، وهاتفی خرچردی ، و هنر جندقی ، وسید یعقوب ماهیدشتی کرد ، و عبدالحسین
آیتی تفتی یزدی .

من وقتی از اصفهان به بارسیان می رفتم تا برج معروف زیاری را تماشا کنم از قریه
نصرآباد گذشتم . این همان دهی است که میرزا طاهر ادیب صاحب تذکره معروف از آنجاست
و او در قهوه خانه ده اقامت گزید . . . با مزرعه و باغ مختصری که در نصرآباد داشت
امرار معاش می کرد . . . هرگاه شاه سلیمان صفوی به نصرآباد می رفت در خانه وی نزول
اجلال می کرد ، ولی البته حظ او ازین قسمت ، فقط : به به و بارک الله بوده است و بس ! (۲)
نصرآباد ، دهی است از ماربین اصفهان ، پردرخت و آبادان ، آنجا که :

ماربین اش که غیرت ارم است آفتاب اندران درم درم است

شیخ محمد حسین فشارکی از دهات کوهپایه اصفهان و میرداد تفرشی عارف که قبرش
در تفرش است ، و ملاعلی « اژه ای » (۳) صاحب تألیفات بسیار ، و میرزا محمد علی
« زفره ای » همه از فضلا و علما بوده اند .

خواجه معین الدین اجمیری چشتی (از دهات هرات) ، و فاضل هندی « پلورگانی »
لنجانی اصفهانی صاحب کشف اللثام ، و آقا سید جعفر قودجانی گلپایگانی ، و اعتماد السلطنه
محمد حسن خان جمارانی ابن حاج علی خان بن حسین بن محمد رسول بن عبدالله بن جعفر
مغولی مراغه ای (۴) - صاحب تألیفات بسیار ، و حسن بن مثله جمکرانی ، و معین الدین
زمچی اسفزاری صاحب تاریخ هرات ، و خواجه یوسف اندکانی - خواننده و مطرب که
آنقدر مورد توجه بایسنقر بود که وقتی ابراهیم میرزا برادرش او را از بایسنقر خواست ، در
جواب نوشت :

ما یوسف خود نمی فروشیم تو سیم سیاه خود نگهدار

هیچکدام ازین بزرگان ، وضعشان بهتر از فرخی سیستانی نبود که به قول نظامی
عروضی . . . طبعی به غایت نیکو داشت و شعر خوش گفتی و چنگ ترزدی ، و خدمت دهقانی
کردی از دهاقین سیستان ، و این دهقان او را هر سال دو بست کیل پنج منی غله دادی و صد

۱- قزدار آبادی بود در بلوچستان مثل دانه ای الماس در دل بیابان ، رجوع شود
به اژدهای هفت سر ص ۲۳۴ تا ۲۳۶ . ۲- ریحانة الادب ج ۶ ص ۱۸۰ ۳- اژه از
دهات رویدشتین اصفهان بود . ۴- کشف الخبیه . . . ص ۱۰۶ ، او فرزند حاج علی خان
معروف صاحب واقعه باغ فین است .

درم سیم نوحی . او را تمام بودی ، اما زنی خواست هم از موالی خلف ، و خرجش بیشتر افتاد (۱) ، و دبه و زنبیل در افزود ، فرخی بی برگ ماند ، ... قصه به دهقان برداشت که مرا خرج بیشتر شده است ، چه شود که دهقان - از آنجا که کرم اوست - غله من سیصد کیل کند و سیم صد و پنجاه درم ، تا مگر با خرج من برابر شود . دهقان بر پشت قصه توقیع کرد که این قدر از تو دریغ نیست و افزون ازین را روی نیست . (۲) و او از آنجا به چغانیان رفت پیش عمید اسعد وزیر ، و وزیر « فرخی را سگزئی دید بی اندام ، جبه پیش و پس چاک پوشیده ، دستاری بزرگ سگزئی وار در سر ، و پای و کفش بس ناخوش ، و شعری در آسمان هفتم » ۱

واقعاً هیچ بهتر ازین می شود قیافه يك روستائی را مجسم کرد ؟ همین حالت روستائی او بود که توانست سر در عقب گله اسبان امیر چغانی نهد و مثل آهو آنها را بتاراند و ۴۲ تا از آن اسبها را در « پروستی » گیر آورد و آنها را به عنوان صله قصیده داغگاه از خود کند :

تا پرند نيلگون بر روی پوشد مرغزار پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار
البته کار نداریم به اینکه در دربار امیر چغانی ، کار فرخی ، به قول نظامی ، « عالی شد » و در دربار سلطان محمود « کارش به آنجا رسید که تا بیست غلام سیمین کمر از پس او بر نشستندی » ۱

در همین روزگار قائم مقام هم ، بسیاری بودند اهل دهات که از هیچ به همه چیز رسیدند ، حتی منشی مخصوص عباس میرزا ، یعنی میرزا مسعود انصاری (جد خاندان انصاری دایر مدار سیاست خارجی ایران در قرن اخیر) خود از گرمرو و آذربایجان بود ، و لابد خود همین قائم مقام یا پدرش دست و بال او را در کارها باز کرده اند و تا بدانجا رسید که بالاخره بعد از مرگ فتحعلیشاه ، با ضیاء السلطنه یکی از بیوه های فتحعلیشاه ازدواج کرد ؛ باید توضیح دهم که کار و بار این منشی آسمان جل گرمرویی هم در همین سالهای کوتاه به جایی رسیده بود که توانست مهر و کابین ضیاء السلطنه را « پنجاه هزار تومان اشرفی محمد شاهی » قرار دهد (که امروز شاید از دو میلیون و پانصد هزار تومان بیشتر باشد) ، و میرزا سعید خان مؤتمن الملک هم آخوندی بود که در باسمنج به امیر کبیر بر خورد ، یا شکایتی به امیر نوشت ، و امیر خط و ربط او را دید و پسندید و به دستگاه خود آورد ، و او بعدها به وزارت خارجه راه یافت . (۳)

يك نسل بعد از قائم مقام ، میرزا نصرالله خان مشیرالدوله - پدر حسن پیرنیا مشیرالدوله و حسین پیرنیا مؤتمن الملک ، روزی که از نائین به قصد تهران حرکت کرد ، به همراه قافله ای با پای پیاده بود ، قافله از طریق اردستان می گذشت . او تنها يك عبای نازک تابستانی نائینی بردوش داشت ، هوا سرد بود . چون به قریه زورگند (جوقند) چهارفرسنگی

۱- یعنی اوهم پاجا پای بزرگان گذاشت و دمش را به بزرگان گره زد و زیر سرش برز شد ۱
۲- چهار مقاله نظامی عروضی . ۳- تقریر استاد زریاب خویی .

اردستان رسید، حاجی جعفر جوقندی، مرکبی و پوششی به او سپرد تا خود را به تهران برساند. (۱) او از مواجب ماهی پانزده قران، (۲) شروع کرد، ولی روزی هم رسید که برای حفظ مقام وزارت خارجه توانست يك جاهشناد هزار تومان نقد تقدیم عین الدوله و مظفرالدین شاه کند. يك نسل بعد از مشیرالدوله، نام عبدالحسین تیمورتاش سردار معظم خراسانی وزیر دربار پهلوی - که از صد صدراعظم مقتدرتر و شکوهمندتر بود - بگوش همگان رسید، ولی شاید همه ندانند که ابتدای کار او چگونه بود. میرزا رضاخان ارفع در خاطرات خود می- نویسد (۳) . . . بعد از اتمام مرزبندی بجنورد، از سیملقان آمدم به جاجرم، کریم - دادخان مباشر سهام الدوله يك پسر پنج و شش ساله را آورد نزد من. . . و گفت: خواهشمندم این پسر مرا که خیلی باهوش است به پسری خودتان قبول کنید. اسم او عبدالحسین است. . . هشت سال بعد که وزیر مختار پترزبورغ شدم، يك روز پیشخدمت آمد و گفت: يك نفر ترکمن با يك بچه آمده اند شما را ببینند، وارد شدند، دیدم کریم دادخان است با پسرش عبدالحسین خان. . . گفت: امیدوارم وعده خودتان را فراموش نکرده باشید. این پسر شماست. آورده ام بدهم دست شما، هر چه بخواهید درباره او معمول دارید. گفتم متشکرم، مقصودتان چه چیز است؟ در کدام رشته او را تربیت بدهم؟ گفت البته دیدید پسرهای سهام الدوله که سواری یاد می گرفتند پسر من هم با آنها سوار می شد، می خواهم همان رویه پدری ما را یاد بگیرد. به توسط وزیر خارجه، از اعلیحضرت امپراطور روس خواهش کردم او را به مدرسه نیکولای بگذارند، استدعا مورد قبول یافت. . . آخرش وزیر دربار ایران شد. (۴) آری، این همان عبدالحسین خان تیمورتاش سردار معظم خراسانی وزیر مقتدر باهوش دربار ایران است که تقی زاده او را «بوذرجمهر عصر خواننده بود» و آخر کار هم در سال ۱۳۱۲ شمسی (۱۹۳۳ م) در زندان قصر در گذشت. (۵) ولی این نکته هست که او از روستاهای ترکمن به تهران آمد و توانست دختر مرحوم عضد الملك نایب السلطنه قاجار را به زنی بگیرد (۶) و وزیر دربار رضاشاه هم باشد: مشیر و مشار دو دربار و مؤتمن دوسلسله!

۱- در باب ابتدای کار مشیرالدوله و سرانجام کار او جای بحث اینجا نیست، می توان به کتاب مفصل نگارنده، «تلاش آزادی» مراجعه کرد. ۲- تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام. ۳- اتفاقاً همین ارفع نیز از رجال عجیبی است که هم ثروت بسیار بدست آورد و هم سالها (شاید حدود نیم قرن) دایر مدار سیاست خارجی ایران - در روسیه و عثمانی و فرانسه و جامعه ملل - بود، او هم فرزند حاج شیخ حسن مهاجر ابروانی قناییز فروش بود و در کمال فقر به قفقاز رفت و به قول اعتماد السلطنه خانه شاگرد علاء الملك بود، و بالاخره رسید به آنجا که رسید.

اتفاقاً مبنای این تعریض جناب سرهنگ قائم مقامی بر اشاره من به اول کار قائم مقام، مقاله ای است که تحت عنوان از مرو تا مناکو در راهنمای کتاب درباره همین ارفع نوشتم و در «ازدهای هفت سر» هم چاپ شده است. ۴- ازدهای هفت سر، ص ۱۳۵ به نقل از ایران دیروز. ۵- رجوع شود به نای هفت بند، چاپ دوم ص ۳۲۲ و آسیای هفت سنگ ص ۳۹۴. ۶- از صورت جلسه مذاکرات مجلس، ۳۱ شهریورماه ۱۳۳۰

بوالفضل بلعمی بتوانی شدن به فضل گرنیستی به نسبت^۱ بوالفضل بلعمی

هیچ لزومی ندارد راه دور برویم و تحقیق کتابی بکنیم. در همین روزگار خودمان، چه مقدار نام بزرگی از افجه‌ای‌ها، فشارکی‌ها، کنی‌ها و کمره‌ای‌ها و اشکذری‌ها، ولو آسانی‌ها، و جزی‌ها و خوانساری‌ها و خاتون آبادی‌ها، شنیده‌اید؟ عبدالعظیم گرکانی - از قراء تفرش - نمونه مجسم فرهنگ ما بود مثل محیط طباطبائی زواره‌ای، من تا حالا فکر می‌کردم احمد فرامرزی و عبدالرحمن فرامرزی اهل فرامرزان بستک لار هستند که فرامرزان یکی از چهار قریه بستک است، حال آنکه بعدها دانستم که او از اهالی قریه «گچویه» است که این خود جزء مضافات آن فرامرزان بشمار می‌رود! از امین رضا و زرنگار «اوزی» - ده کوچک سنگلاخی لار - که مصباح زاده پسر مصباح السلطان هم از آنجاست - چه توان گفت؟ - اگر خوانسار بجای دهها روحانی و خطاط و شاعر - مثل زلالی خوانساری و بخشی خوانساری و محمد باقر خوانساری صاحب روضات که اصلاً اهل ایوان کی بود، و مهدی سهیلی خوانساری کتاب دوست و شاعر و کتاب فروش و کتاب شناس، تنها همین دو خواننده معروف ادیب خوانساری (از آبادی کله گوش خوانسار) و محمودی خوانساری (از آبادی ری سان خوانسار) (۱) را داشت، باز هم برای ابراز فضیلت آن آبادی کافی بود.

همه می‌دانید که آقای راشداهل تربت حیدریه است. خود راشد نوشته: «پدرم» مرحوم آقای حاج شیخ عباس تربتی مردی روحانی و بسیار زاهد بود، که با دست خود کشاورزی می‌کرد، و از آن راه نان می‌خورد...» (۲) البته همه می‌دانند که تربت شهر کی است کوچک، ولی این را نمی‌دانند که راشد اهل تربت نیست، او زاده «کاریزک» از دهات تربت است؛ مردی که بر جامعه سی ساله اخیر ایران، حق تربیت دارد. و سخنان او در همه اقطار فارسی زبان، تا آنجا که امواج رادیو قدرت عبور داشته باشد، شبهای جمعه به گوش اهل دل می‌رسد، و من شنیده‌ام که پادشاه سابق افغانستان، يك شب جمعه که کمی خسته شده بود، قبل از اتمام جلسه، هیئت دولت را ترك کرد، در حالی که می‌گفت: «برویم کمی حرفهای راشد را گوش کنیم»!

خطاطان شهر بابک و گروس و نیریز و نائین (ضرب المثل که شده که در نائین آدم بد خط خوش جنس وجود ندارد) یا مستوفیان و دبیران فراهان و هنرمندان بسیار دیگر اغلب از دهات معروفند و موسیقی دانان بسیار هم داشته‌ایم. مگر نه آنست که بارید - نوازنده خسرو پرویز - اصلاً جهرمی بود. معروفترین نوازنده تار دوره قاجار هم آقاعلی اکبر فراهانی همشهری قائم مقام بود (۳).

۱- خوانسار ده نیست، شهر هم نیست، يك دره طولانی دوسه فرسخی است با آبادی - های متعدد به هم پیوسته خوش آب و هوا، و هر آبادی را يك محله می‌خوانند. بهتر آنکه بگوئیم ده نیست ولی يك پارچه ده است!

۲- تاریخ مدرسه عالی سپهسالار، ابوالقاسم سحاب تفرشی، ص ۱۷۵ ۳- سرگذشت موسیقی ایران ص ۱۰۸

درویش خان استاد تار (معروف به یاپیرجان) اصلاً از طالقان برخاسته بود ، میرزا ابوالحسن اقبال السلطان - اقبال آذر - فرزند ملا موسی اهل یکی از دهات قزوین بود و پدرش بیل به دست می گرفت و زراعت می کرد . بعد از مرگ پدر به قزوین رفت و نزد جناب قزوینی آواز یاد گرفت (۱) ، و بالاخره کارش به آنجا رسید که خواننده مخصوص محمد علی شاه شد .

حال که صحبت از جناب قزوینی شد ، بگذارید بگویم که ما يك جناب دیگر هم داشتیم و آن « جناب دماوندی » است - خواننده معروفی که همه او را دماوندی می دانند ، و من خود ، دو سال پیش به خانه او در احمد آباد رفتم ، و احمد آباد تازه خود از دهات خوش آب و هوای دماوند است . (۲) این آقا جناب همانست که يك نسل مردم این مملکت ، با خلوص ، به آهنگ دلپذیر صفحه مناجات او سحرهای ماه رمضان با خدا راز و نیاز کرده اند :

لك الحمد ياذا الجود و المجد و العلى

حاجی تاج ، خواننده زمان ناصرالدین شاه نیز از اهل « کله » کاشان بود ، عبدالوهاب شهیدی خواننده معروف امروز هم ، اهل میمه اصفهان است مثل مرضیه میگوئی . من دلم می خواست نام امروزی ها را هم بیاورم و لااقل بگویم امروز هم کسانی بر پیشانی ذوق و ادب و علم کشور ما می درخشند که اغلب منسوب به دهات هستند ، مثل شفیع کدکنی هم شهری - یا بهتر همدهی - شیخ عطار ، و دکتر مروستی ، و دکتر هنجنی ، و شهریار اهل خشکنا ب که کوه حیدر بابای آن ، شعر معروف او را به وجود آورد ، و همین حبیب یغمائی خوری - ثم بیابانکی - ثم جندقی - ثم سمنانی خودمان ، و دکتر رضوانی خراشادی استاد تاریخ مشروطیت ، و ابوالقاسم پاینده نجف آبادی ، و دکتر مجبوی اردکانی ، و سید عزیز دکتر بحر العلومی شاپور آبادی (۳) و رسول پرویزی اهرمی تنگستانی ، و دکتر چهارازی لنجانی ، و مهندس طالقانی طراح آب تهران ، و دکتر هشترویدی ریاضی دان بزرگ معاصر ، و امیری فیروز کوهی (از فرح آباد فیروز کوه) ، و پرتو بیضائی آدرانی شاعر کاشان ، و مایل و پارسا توپسرکانی ، و فریدون توللی - که هر چند همه شیرازیش دانند - اما شعر او بوی « دعویه » می دهد و توللی ها هم از ایل قشقائی هستند ، و تقی دانش ضیاء لشکر تفرشی ، و کاظم رجوی یلمکانی شاپوری ، و محمد امین ریاحی خویی ، و حیدر علی کمالی

۱ - سرگذشت موسیقی ایران ص ۳۵۱

۲ - آقا جناب وقتی مرا دید به اسم شناخت ، گفت چطور شد که من وقتی کرمان بودم ترا ندیدم؟ من به فکر اینکه اوتازگی به کرمان رفته ، گفتم شما کی در کرمان بودید؟ گفت: من با سردار اسد بخنباری - وقتی حاکم کرمان بود - به آن شهر رفتم (۱۳۳۸ هـ = ۱۹۱۹ م.) گفتم : خسته نباشید آقا جناب ، آن روزها هنوز پنج سال مانده بود که بنده از مادر متولد شوم ! ۳ - نسبت سادات شاپور آباد اصفهان به حکیم سلمان می رسد و نسبت حکیم سلمان با ۱۵ واسطه به شیخ صفی اردبیلی (دیوان طبیب اصفهانی ص ۸۹) ، تلفظ شاپور - آباد در زبان عامه « شهریار » است و مقبره شاه پروز در آنجاست .

ابرقوئی - مترجم داستان معروف و یلهلم تل و شاعر زبردست يك نسل پیش، و گلشن آزادی تربتی شاعر و روزنامه نویس که يك هفته قبل از مرگ خود این غزل را گفته و در انجمن فرخ خراسانی خوانده بود :

افسوس ، زین خراب غم آباد میروند جمعی که هفته دگر از یاد میروند
و نصرالله فلسفی فرزند نصرالله خان مستوفی سوادکوهی ، و سید علی صدارت نسیم اردکانی ، و ناظر زاده بردسیری کرمانی ، و دکتر محمد علی اسلامی ندوشنی ، و فتحی آتشباک از آتشباک آذربایجان ، و ذبیح الله صفای شهیرزادی ، و علی اصغر امیرانی گروسی ، و احمد اشتری (یکتا) جوشقانی ... اگر بخواهیم بیش ازین از معاصران نام ببریم ، همه مجامع ادبی تهران را باید در مقاله خالی کنم : « گریزی بحر را در کوزه ای ! » ، و اصلاً بیخود نام همین چند تن را آوردم که مایه گله این و آن خواهد شد . چه نام دهها دوست فاضل شاعر قلمزن از قلم افتاده است . (۱) باز اشاره ای به گذشتگان نکنیم و بر سر سخن رویم .
(بقیه دارد)

۱- من مطمئنم که حوصله خوانندگان ازین کناره رویها خسته شده است . مقاله من مثل « انجیر معبد » شده ، (همان انجیری که در معابد یونان می روئید و هر شاخه اش که به زمین می رسد ، برای خود ریشه می گذاشت و انجیری دیگر می شد) . این مقاله هم مقاله اندر مقاله شده و در واقع درین گیرودار ، اکنون به جایی رسیده که خودم هم متحیرم چطور آن را جمع و جور و به قول ارباب عمایم چگونه « منبر را جمع کنم » و به صحرای محشر گریز بزنم .

کار به جایی رسیده که از حروف سربی تیرمقاله هم دیگر خجالت می کشم ، و حروفچین چاپخانه هم زیر لب خواهد گفت : چه ربطی دارد این حرفها به گرفتاری های قائم مقام در کرمان ؟ بهر حال ، خواننده عزیز ، کار به اینجا رسیده ، و من گمان کنم چند صفحه دیگری هم در همین مبحث با هم حرف داریم ، آنوقت اگر عمری بود ، به سراغ قائم مقام خواهیم رفت ، هر چند درینجا ، روح قائم مقام ، هم چنان ما را تعقیب می کند و تنها نمی گذارد .
عشق ، ما را به سر کوچه و بازار کشید دیدی آخر به کجا عاقبت کار کشید

ذنب داود

مثل صد میش و يك میش

در قرآن کریم در سوره ص (سوره ۳۸) ضمن چند آیت مبارک اشارتی به گناه داود نبی و توبه و انابه وی در آنجا آمده است: وهل اتيك نبوؤا الخصم اذ تسوروا المحراب ... (آیه ۲۱) تا آنجا که میفرماید: فاستغفر ربه وخر راكعاً و اناب. (آیه ۲۵)

طی این چند آیه مثلی لطیف مندرج است که به ملکه شریفه عدالت دلالت میکند. مبدأ این مثل بسیار قدیم است و در کتاب عهد عتیق ریشه آن را می توان یافت که آن سرگذشت در کتاب دوم سموئیل باب ۱۳ به تفصیل آمده است و حکایت از مثلی میکند که ناتان نبی داود پیغمبر و سلطان بنی اسرائیل را به آن ارشاد میکند و او را برگناهی که مرتکب شده بود ملامت می نماید و او را در ضمن آن مثل تنبیه میکند و بر توطئه قتل اوریا سرزنش می نماید. سخن او در داود مؤثر شده و توبه میکند.

مفاد این مثل که عیناً در قرآن شریف نیز آمده، بسیار لطیف و آموزنده است و آدمی را به پیروی حق و عدالت راهنمایی می فرماید. اینک خلاصه ای از آن داستان اخلاقی را به شعر فارسی با اندک تصرفی در آورده که به سیاق اسلوب فارسی مناسب مینمود.

آن منظومه این است:

نادره سنجان چو سخن خواستند	گفته خود از مثل آراستند
هست نهان حکمت و پند گران	در مثل از گفته پیغمبران

کشت چو داود نبی پادشاه	کرد ز رفعت به فلك پایگاه
از سپه و لشکر و جیش و جنود	شد ملك و رهبر قوم یهود
کرد حرم خانه ز صد زن چنین	جمله قمر طلعت و زهره جبین
در حرم حرمت آن پادشاه	خیل زنان غیرت خورشید و ماه

قائد جیش ملك بی نظیر	بود هنرمند جوانی دلیر
داشت بمشکوی زنی خوبر و	ماه رخ و سرو قد و مشک بو

شاه به دل نقش جمالش چوبست
 در خم چوکان سر زلف او
 چون ز فراقش نبدا و را شکیب
 در ره او دام خدیعت نهاد
 با سپهی خرد به رزمی کلان
 رفت به پیکار جوان دلیر
 دشمن غدار چو بی باک ماند
 صبح گهان تا که برون رفت شاه
 گفت که ای پیر دل آگاه ما
 گفت منم تیر جفا خورده ای
 آمده ام تا که دهی داد من
 من که چنین زار به بی مایگی
 هست صدش میش و بگاہ عمل
 کس چو من بی کس درویش نیست
 بنشته شبان چشم به یک میش من
 روی زمین ز آن شده ات سروری

از همه باز آمد و با وی نشست
 شد دل سرگشته شه همچو گو
 خواست به تدبیر هلاک رقیب
 مرد از آن خدعه به دام افتاد
 ساخت به سر داری آن نو جوان
 لشکر او اندک و دشمن کثیر
 گشت جوان کشته و بر خاک ماند
 دید یکی پیر ستاده به راه
 حاجت تو چیست به درگاه ما؟
 از همه کس رو به تو آورده ای
 بازرس ای شاه به فریاد من
 هست شبانیم به همسایگی
 جمله چو خورشید به برج حمل
 در همه عالم به جز این میش نیست
 ننگرد احوال دل ریش من
 به به عدالت بکنی داوری (۱)

شاه چو آن قصه سراسر شنفت
 کیست شبان تا که چنین بد کند
 هست چنین مرد ستم کار مار
 گفت که «آن مرد ستم گر توئی

شد دژم از خشم بر آشفست و گفت
 با چو توئی ظلم به این حد کند (۲)؟
 باش که از مار بر آرم دمار
 آن به جفا از همه برتر توئی

۱ - «یا داود انا جملناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ...»

۲ - «لقد ظلمک بسؤال نعتک الی نعاجه ...»

آن همه خوبان که به دربار تو
آن که بشد کشته زیان کار توست
من که به نزد تو کنم داوری
چشم کنی بر زن سردار تو
غرقه به خون آمده سردار توست
هست مرا رتبت پیغمبری

تا شودت این مثل کهنه نو
در ملک این حرف چنان در گرفت
دست به سر برزد و لختی گریست
خاتمت آن ز نظامی شنو
کآه بر آورد و فغان در گرفت
حاصل بیداد به جز گریه چیست؟
را کع حق گشت و بخاک افتاد
سوی خدا دست انابت گشاد

قصه داود و گناه عظیم

ماند به دوران به کتاب قدیم

تهران - اردیبهشت ۱۳۵۳

دکتر سرهنگ پورحسینی

قطعه

پرسید چگونه ای بدو گفتم من
نه شادم و نه غمین ولی حال مرا
احوال مرا فقط خدا می داند
آنکس که دهد تن به قضا می داند

ایرج افشار

زمینار گردش در آلمان

قسمت سوم



هانس روبرت رویمر

فریبورگ شهری است بر پا دامن کوههای جنگل سیاه . و سالی چندست که دوست قدیم من هانس روبرت رویمر H. R. Roemer مؤسسه شرق شناسی آنجا را به صورتی آبرومند و گسترده درآورده است. رویمر را نخستین بار در طهران دیدم . در سال ۱۳۳۲ که به طهران آمده بود به کتابخانه دانشکده حقوق که من آنجا کار می کردم آمد . زیرا پیش از آن زمان با او باب مکاتبه باز کرده بودم و به مناسبت آنکه کتاب شرفنامه عبدالله مروارید را در آلمان نشر کرده بود نامه ای به او نوشته بودم و مقاله ای درباره کتابش در مجله مهر نشر کرده بودم .

رویمر از دانشمندان ایران شناسی است که قدرتی اعجاب انگیز و مؤثر در مدیریت امور دارد. حدود بیست سال قبل ، سالی چند اداره امور فرهنگستان ماینس را بر عهده داشت ، پس از آن مدتی مدیر مؤسسه باستان شناسی آلمان در بیروت بود . بعد مؤسسه باستان شناسی آلمان را در قاهره تشکیل داد . تا اینکه به سمت استاد سمینار شرق شناسی فریبورگ برگزیده شد. حالا نزدیک ده سال است که در فریبورگ با جوش و شورش ذاتی که در نهادش نهفته است کار می کند و به سمینار شرق شناسی فریبورگ شهرت خوبی بخشیده است .

رویمر متخصص تاریخ دوران تیموری تا اواخر عصر صفوی است. دو متن فارسی شرف نامه عبدالله مروارید و شمس الحسن خواجه تاج سلمانی را که طبع کرده مربوط است به عصر تیموری. نیز رساله ای دارد درباره حافظ. اکنون هم مقالات مربوط به تاریخ ایران در عهد ایلخانان و عهد تیمور و صفوی و سلسله های قره قویونلو و آق قویونلو را برای تاریخ کیمبریج می نویسد .

اهمیت دیگر رویمر در انتشار مجموعه هایی است که توفیق انتشار آنها را یافته. اول در قاهره بدین کار پرداخت و سلسله ای را آغاز نهاد که کتاب بوسه درباره اسناد و امور دیوانی ایران جزء آن سلسله نشر شد .

Busse, H. Untersuchungen zum islamischen Kanzleiwesen. An Hand turkamenischer und safawidischer Urkunden. Kairo 1959 (Abhandlungen des Deutschen Archäologischen Institute, Kairo, Islamische Reihe, Band 1)

چون به فریبورگ آمد سلسله کتب جدیدی را بنیاد گذارد به نام:

Freiburger Islamstudien

که تا کنون چهار جلد از آن انتشار یافته و دو مجلد آن درباره ایران عصر صفوی است.

1) Bündniswerben abendlänischer Mächte um Persien 1453-1600 (Wiesbaden 1968)

این اثر تألیف Barbara von Palombini و براساس اسناد و مدارک ایتالیائی است. این شخص همانست که تاریخ ادبیات فارسی بوزانی را از ایتالیایی به آلمانی انتشار داده است .

2) The Origins of the Safavids: Sufism, and the Gulat. (Wiesbaden 1972)

تألیف Michel M. Mazzaoui که براساس صفوة الصفا و مراجع دیگر در باب



تصویری از دکتره . مولر

نژاد و اصل صفویه بحث کرده و به موضوع صوفیگری و غلات پرداخته است .
 رویمر از استادانی است که هم شاگردان ممتاز پرورده است و هم قدرت جذب همکاران
 برجسته دارد . به همین لحاظ لذت بردم وقتی که مرا به سمینار خود برد، چه دانشجویان
 را دیدم که در اطراف تالار کتابخانه پشت میزهای خود نشسته بودند و سرشان به کارشان و کتابشان
 بود . استادان هم هر کدام در اطاقشان به تحقیق و تجسس مشغول بودند . استاد و شاگرد
 همه از ساعت ۸/۵ الی ۹ صبح در سمینار جمعند . تا اینکه ساعت ۷ و ۸ شب به خانه‌های
 خود بروند .

قدیمترین همکارش ه. مولر Hans Müller است. مولر شاگردش بود و حالاً در
 بخش عضو هیأت علمی است. او بر سر موضوع بردگی کار میکند تا بتواند جواز لیاقت
 استادی خود را بگیرد. رساله دکتری او درباره شاه عباس است بر اساس خلاصة التواریخ
 قاضی احمد قمی. پس از آن متن فارسی همان بخش از خلاصة التواریخ را با ترجمه به چاپ
 رسانید. اکنون بخش بردگی مجموعه Handbuch der Orientalistik را می‌نویسد.
 جزین مقاله دلاویزی درباره هفت اثر از هفت شاعر آلمانی در دست تهیه دارد که هر يك از
 آن شاعران قطعه شعری درباره زندگی فردوسی دارند. مولر می‌خواهد دریابد که مأخذ اولیه
 آنها چه بوده است و از کجا توانسته‌اند افسانه حیات فردوسی را در زبان آلمانی نشر کنند. مولر
 ترکی و عربی و فارسی می‌داند و خوب می‌داند. همیشه یاد از آن ایام می‌کند که با زریاب بود و من
 هم چند روزی شریک و مستفیض بودم. این بار هم دو روز از وقت خود را بر سر کار من گذاشت و چه
 مهمان نوازی‌ها که نکرد و به ناحق آن را از حد و میزان گذرانید. بسیار آدمی صفت و مهربان
 و خونگرم و گرمجوش است. به عباس زریاب که با هم در ماینس نزد رویمر درس می‌خواندند
 تعلق خاطر خاص دارد .

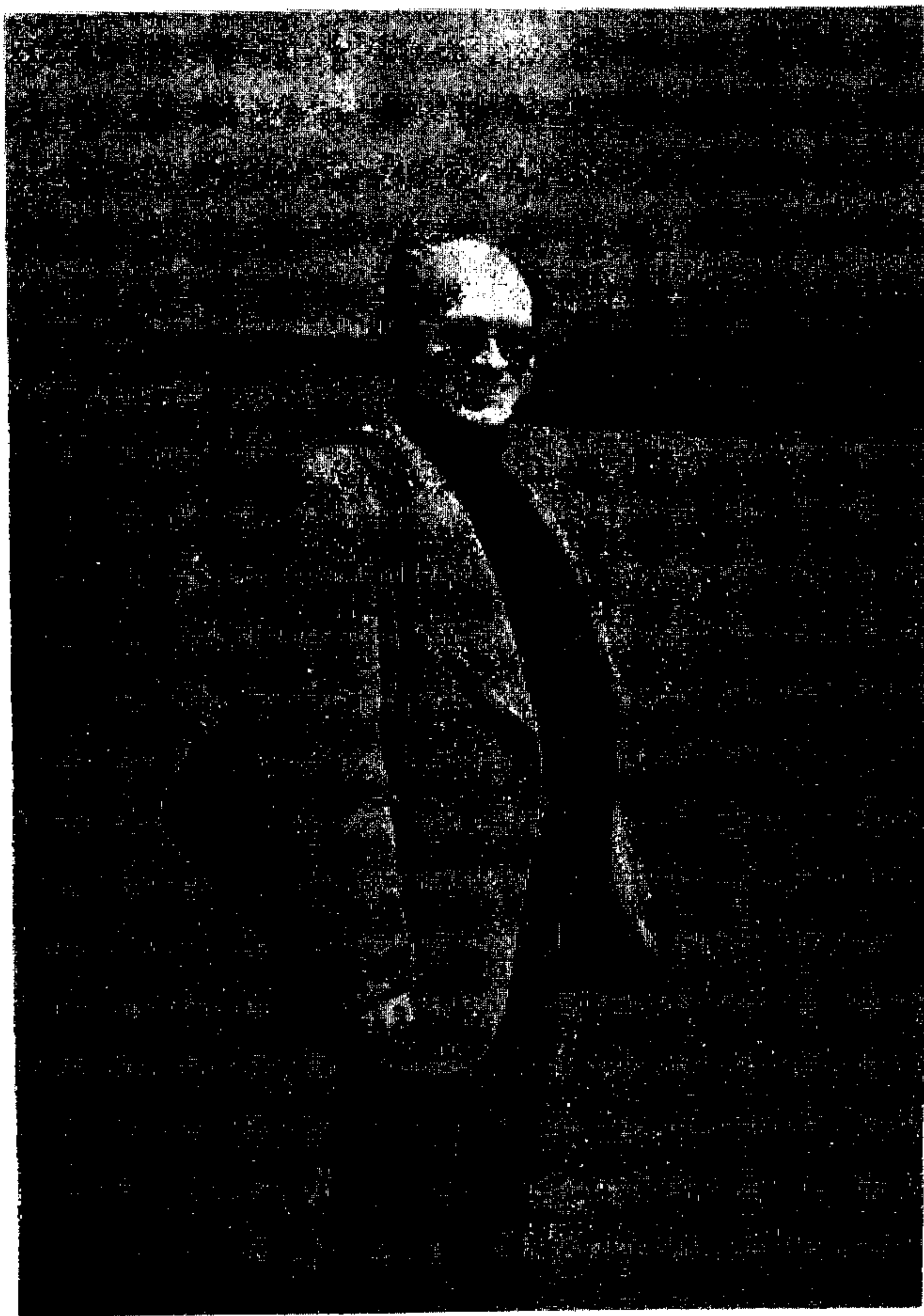
همکار دیگرش خانم اریکا گلاتسن Erika Glassen است. او هم شاگردش بوده
 است. رساله دکتری این خانم هم بخشی است از خلاصة التواریخ قاضی احمد قمی تحت عنوان:
 Die frühen Safawiden nach Qazi Ahmad Qumi. Freiburg 1970.
 حالا بیشتر به تاریخ اسلام مشغول شده است. دلش می‌خواهد کتابی در باب « اسلام
 عوام » بنویسد. مخصوصاً توجهش به نشان دادن ضوابط و روابط این نوع از اسلام در قرن
 پنجم هجری و دوران صفوی است. جزین، تصوف در عهد صفوی را هم یکی از موضوعات مطالعه
 خود قرار داده است .

اینک مشخصات دو مقاله تازه او را که درباره شاه اسمعیل نوشته است در اینجا می‌آورم .

Schah Isma'il, ein Mahdi der anatolischen Turkmenen ?
 Z.D.M.G 121 (1971): 61 - 69

Schah Ismá'il I. und die theologen seiner Zeit. Der Islam .
 48 (1972) : 254 - 268

همکار دیگرش ب. فراگنر Bert Fragner اطریشی است. او دکتری خود را در



ب . فراگنر

وین گذرانیده و تاریخ شهر همدان در قرن ششم موضوع رساله اوست ، و این است اسم رساله اش تا اگر مطالعه کننده ای در خواست باشد بتواند بدست بیاورد :

Geschichte der Stadt Hamadan und ihrer Umgebung in den ersten sechs Jahrhunderten nach der Hira. Wien 1972.

اوپنج سال در تهران بوده . به همین لحاظ فارسی را مثل بلبل حرف می زند . واقعاً اشکالی در فهم و بیان مطلب ندارد . خون گرم است و خوش صحبت . چند روزی که در ماربورگ و فریبورگ با من بود دوستی و مهربانی را به کمال و تمام نشان داد . تحقیقاتش بیشتر در زمینه اسناد و فرامین است . شاید به همین لحاظ است که مقاله ای مفید در باب وقفنامه ربع رشیدی نوشته است .

Bert Fragner. - Zu einem Authograph des Mongolenwesire Rasid ad - din Fazlallah, der Stiftung - surkunde für das Tabrizier Gelehrtenviertel Rab' - i Rashidi. Festgabe Deutscher Iranisten zur 2500 Jahrfeier Irans. Stuttgart 1971.

کار بسیار مفیدی که در دست دارد تهیه فهرست فرمانهایی از پادشاهان ایران است که از روی اصل سند به چاپ رسیده است . کسی باورش نخواهد شد که تعداد آنها به حدود پانصد می رسد . اولین سندی که در فهرست او دیده می شود از آن ۶۴۴ هجری و از گیوک خان مغول است . فراگیر کارش را به اوائل عصر قاجار رسانیده است و قصد دارد که فرامین عصر قاجاری را نیز در آن داخل کند . این اثر احتمالاً تا اواخر سال آینده چاپ می شود . مطالبی که در باب هر فرمان گفته خواهد شد عبارت است از نام پادشاه ، تاریخ صدور فرمان ، محل وجود آن ، اندازه ، نام نشر کننده و عنوان مقاله و محل و سنه و صفحات درج آن ، آیا عکس سند در آن مقاله آمده ، شرح شده است یا نه نام شخصی که فرمان برای او صادر شده ، موضوع فرمان .

همکار دیگر رویمر که کارش با کارهای ما ارتباط دارد اولریخ هارمان Ulrich Haarmann است . او تازه سی ساله شده است . با همه جوانی دانشمندی است دانا سه ماه در لوس انجلس درس گفته است . قسمتی از تحصیلات خود را هم در پرینستون به انجام رسانیده بوده است . ولی دکتري خود را در فریبورگ گذرانیده و درباره ممالیک مصر تخصص یافته است . مدتی هم در مصر بوده . عربی را خوب تکلم می کند . اوست که يك جلد از کتاب وقایع الدهور ابن دوادری را چاپ کرده است (قاهره ۱۹۷۱) .

هم اکنون رساله ای درباره دولت و دین در خطه ماورالنهر در قرن دهم هجری بر اساس دو کتاب فضل الله بن روزبهان خنجی (سلوك الملوك و مهمان نامه بخارا) نوشته است . مطالبی را که با دقت و موشکافی عرضه کرده است دلالت دارد بر دانش و توانش و جهش ذهن او . خودش گفت که پس از آن مقاله ای درباره وضع روشنفکران ماوراءالنهر مبنی بر مذکر الاحباب و بدایع الوقایع خواهد نوشت .

موضوعات جالب توجه دیگری که در دست تحقیق دارد یکی روابط فرهنگی و اجتماعی ایران و ماوراءالنهر در عصر صفوی است . دیگری که هم اکنون زیر چاپ است بحثی است

درباره اصول الفقه و اصول النحو در اوائل اسلام .

گوشه‌ای هم از مقاله‌ای که درباره آلتون خان و چنگیز خان و مماليك مصر نوشته است مرتبط با کارهای ایران‌شناسی است ، بدین عنوان :

Altun Han und Cingiz Han bei den ägyptischen Mamluken.
Der Islam, 51 (1974): 1 – 36.

همکار دیگر رویمر خانم او – اوت Ursula Ott است که سمت کتابداری سمینار را بر عهده دارد. او هم شاگرد رویمر بوده و رساله اش ترجمه مهماننامه بخارا است با شرح و تعلیق و بدین نام :

Transoxanien und Turkestan zu Begum des 16. hundert.
Das Mihmännâma – yi Buhârâdes Fadlallâh b. Ruzbihân Hunji. Freiburg 1974 (Islamkundliche Untersuchungen, 25)
یکی دیگر از کسانی که بصورت گسسته در دانشگاه فریبورگ تدریس می کند آقای ریشارد گراملیخ R. Gramlich از رهبانان مسیحی دیر نشین و فاضلان شهیر شهر بال سوئیس است. ایشان در خصوص تصوف اسلامی یکی از متخصصان کم نظیر است، ولی یگانه اثری که از او به دست داریم رساله‌ای است پراهمیت در باب دراویش شیعی و سلسله‌های امروزی آنان تحت عنوان :
Die schiitlichen Derwischorden Persiens. Erster Teil: Die Affiliationen. Wiesbaden 1965 .

چندی پیش ، از فریتز مایر شنیده بودم که جلد دوم را هم که در باب اعتقادات سلسله‌های کذونی است به اتمام رسانیده است و در همین ماهها نشر خواهد شد . گراملیخ کار دیگری که در دست دارد تنظیم و نشر جشننامه ای است برای استاد خود فریتز مایر . امروز که پس از ده سال با او ملاقات کردم معلوم شد که این کتاب تا دوسه ماه دیگر نشر می شود . چون جویای کارهای تازه ترش شدم گفتم که سوانح غزالی را هم به آلمانی ترجمه و شرح کرده است . جزین به تحقیق در آثار عطار پرداخته . قطعاً اثری که درین باب نشر خواهد کرد تازگیهای زیاد نسبت به کتابهای هلموت ریتز و بدیع الزمان فروزانفر خواهد داشت . روزی از ایام اقامتم در فریبورگ به گردش در جنگل سیاه گذشت . هانس مولر ، مرا با خود درین جنگل زیبای عجیب پر طراوت از بام تا شام به تفرج برد . روزی که در مصاحبتش گذشت چه یادها که از دوران آغاز شدن دوستی میان ما در شهر ماینتس نگذشت. به یاد آوردیم که در آنجا با مجتبی مینوی و هانس رویمر و عباس زریاب خوئی بودیم و حالا هفده سال تمام از آن زمان سپری شده است . من به او گفتم بله به همین مناسبت است که در زبان فارسی عمر را به باد تشبیه کرده اند و سالهای عمر ما هم چون باد گذشته است ، خیال مکن که جوان مانده باشیم .

ضمن گردش، به شهرک فورت واکن رسیدیم. درینجا موزه بسیار دیدنی‌ای بود خاص ساعت. سدها ساعت که از آن قرن شانزدهم به بعد و به اشکال عجیب و غریب است درین موزه جمع شده. وقتی به پای ساعتهای مرغ دار رسیدم که برای اعلام هر ساعت چون پرندۀ آوازی دهد مولر

گفت که این نوع ساعت كوك كوك Kuck - Kuck نام دارد و سابقه‌ای قدیم دارد. من به ذهنم گذشت که باید اصطلاح «كوك كردن» ساعت از همین اسم اخذ شده باشد بدین تغییر وقتی که این ساعتها را اروپائیه‌ها به مشرق می‌آورده‌اند (شاید از همان ایام سفرهای میسیونهای دوك هلشتاین و اولتاریوس) این اصطلاح هم از آن اسم مأخوذ شده است.

امروز در سمینار شرقشناسی به دانشجویی برخوردیم که فارسی را خوب حرف می‌زد. اسمش را پرسیدم. گفت شاه مراد الهام. معلوم شد از يك است. پدرش از ازبکستان سال‌ها قبل برآمده و به افغانستان رسیده و پس از آن خود را به مصر کشانیده است. و اکنون این پسر در فریبورگ به خواندن علوم شرقی مشغول است. عربی و فارسی و آلمانی می‌داند و به تحقیق در قسمتی از نه‌ایه‌الارب نویری که تاکنون طبع نشده است مشغول است.

با مولر و خانمش پس از شام در شب روشنی بر فراز تپه‌های جنگل سیاه که منظره‌ای رؤیایی و وصف ناشدنی داشت قدم می‌زدیم و به یاد فریتز مایر F. Meier بودیم. مولر ضمن برشمردن سجایای مایر گفت که به موقع انعقاد یکی از مجامع شرقشناسان که او هم شرکت کرده بود و مجلس مهمانی شبانه ترتیب یافته بود مایر به رقص برخاست. زیرا رقص را دوست دارد آن را و بسیار خوب می‌داند. پس از اینکه بازآمد و بر سر میز نشست چند نفری که حاضر بودیم از رقص او تحسین و تمجید کردیم و گفتیم که استاد مایر مثل همیشه خوب رقصیدید. استاد مایر خود گفت بله! بیچارگی این است که همیشه دوستانم رقص مرا می‌ستایند. هیچوقت نشد که یکی از آنان بگوید که مایر يك رساله یا يك کتاب خیلی خوب هم نوشته است!

مایر استاد دانشگاه بال است و متخصص عرفان و تصوف اسلامی و قطعاً اکنون نظیر و همال بسیار ندارد. هموست که اول بار فرزدوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه را چاپ کرد و پس از آن الفوائج الجمال نجم الدین کبری را. کتاب مفصلی درباره‌ی مهستی نوشته است که از سرحد چهار صد صفحه می‌گذرد و برای ما تعجب آورست که بتوان درباره‌ی يك شاعری که حدود دوست رباعی از او در دست است کتابی بدین پایه مفصل و در عین حال عمیق نوشت. حالا به نگارش کتاب مفصلی در خصوص ابوسعید ابوالخیر مشغول است. جزین از اعضای هیأت مدیره‌ی دائرة المعارف اسلام است و بسیاری از مقالات مربوط به صوفیه و تصوف را در آن دائرة المعارف او نوشته است.

دیشب جلسه‌ای در سمینار شرقشناسی تشکیل شد تا خانم کاترینا اتودورن K. Otto Dorn که آلمانی است و استاد دانشگاه هایدلبرگ بوده و مدتی هم در دانشگاه انفرم تدریس کرده است. و حالا در دانشگاه لوس آنجلس تدریس می‌کند در باره‌ی نمونه‌ای از مینیاتور ایرانی سخنرانی کند. نخستین نکته‌ای که اعجاب آور بود کثرت علاقه‌مندان بود که شرکت کرده بودند، از زن و مرد و برنا و پیر، دانشجو و غیر آنان.

رویمر، سخنگوی را معرفی کرد. سخنگوی نسخه‌ی مصور ورقه و گلشاه را برای سخنرانی انتخاب کرده بود و با نشان دادن عکسهای رنگی روشن، خوب از عهده‌ی سخن برآمد و در تالار سمینار شرقشناسی صدها بار نام ایران به گوش مستمعین آلمانی رسید.

تو بینگن

تو بینگن از مراکز قدیمی شرقشناسی آلمان است. همیشه استادان مشهوری در اینجا تدریس می کرده اند. سه سال دیگر جشن پانصد سالگی دانشگاه تو بینگن گرفته می شود. و از هم اکنون گروهی مشغول شده اند که این جشن را مطابق نام و شأن دانشگاه خود برگزار کنند. دانشگاه فریبورگ چهار سال دیرتر از این دانشگاه شروع به کار کرده. و آنها نیز آرام آرام خود را برای انعقاد جشن آماده می کنند. تو بینگنی ها خلعجانی در دل دارند که در همان سال که جشن می گیرند دانشگاه اوپسالا هم به پانصد سالگی می رسد و طبعاً مراسم جشن خواهد داشت. هیچ نمی دانند که جلوه و شکوه کدام بیشتر خواهد بود.

کتابخانه تو بینگن، از میان کتابخانه های دانشگاهی آلمان در مقام عالی قرار دارد و یکی از دو سه کتابخانه درجه اول آن کشور است. خوشبختانه در زمان جنگ هم صدمه ندید. به همین ملاحظه بود که مقادیری از نسخ خطی کتابخانه پادشاهی برلین را به اینجا نقل کرده بود. آن نسخ و سالها درین شهر زیبای پر سنت بود تا اینکه اخیراً به برلین برگردانده اند. این کتابخانه خود، حدود چهارصد نسخه عربی و فارسی دارد. هشتاد نسخه از آنها فارسی است که من صورتی از آنها برداشتم. ولی از میان آنها فقط چند کتاب با ارزش است. یکی نسخه ای است که نه از تذکرة الاولیاء عطار که متأسفانه تاریخ کتابت ندارد. اما به قرائن کاغذ و خط می توان آن را نوشته قرن هفتم هجری دانست.

دیگر ترجمه فارسی رساله حسنیه است که مولانا ابراهیم استرآبادی ملقب به گرگین در ۹۵۸ برای شاه طهماسب به فارسی نقل کرد.

دیگر مجموعه ای است از سه رساله از آثار حسام الدین حسن بن عبدالمؤمن خوبی از منشیان و ترسل نویسان ادیب که تاکنون یکی از رسائل او در ترکیه به چاپ رسیده است. مجموعه حاضر حاوی قواعد الرسائل و فرائد الفضائل (تألیف شده پس از روضة الکتاب)، روایع الاقطار فی بدایع الاشعار، فزهة الکتاب و تحفة الاحباب است به انضمام منظومه ای در دعوات تازی، قسمیات ثلاثی و قسمیات حماسی در موضوع اشتیاق از همو. از اجزای دیگر این مجموعه روضة الانسان در معانی و بیان تألیف محمد خوارزمی و به عربی است.

از کتابهای فارسی یکی هم رساله ای است جدید از علیم الله بن عبدالرشید لاهوری نقشبندی عباسی لاهوری به نام تقدیس الرحمن عن تعقید بالزمان والمكان که تاکنون نسخه ای از آن را در مجموعه های دیگر ندیده ایم.

بسیاری از نسخ خطی مجموعه هایی که در اروپا می شود کتابهایی است که از بلاد عثمانی به دانشگاهها و موزه های اروپا رسیده است و از نظر سیر فرهنگ ایرانی درین مناطق شایسته توجه و رسیدگی است. فی المثل نسخه ای از منتخبات عرفی و صائب درین کتابخانه به خط نستعلیق خوش درویش احمد بن شیخ محمد سلانکی و مربوط است به قرن دوازدهم. این اثر طبعاً گویای آن است که شعر فارسی و خط خوش فارسی در شهری مثل سالونیک رسوخ و خواستار داشته است و اشخاصی بوده اند که خط نستعلیق را به حد درویش احمد سلانکی به روشنی و دلپسندی نوشته اند.

نسخه شرح گلشن راز شیخ محمود چبستری (کذا با چ که در نسخه آمده) به خط نستعلیق سلطان علی شیرازی که در قرن دهم کتابت شده است از نسخه های خوب این کتابخانه به شمار می آید .

نسخه های مجلس دار مختارنامه و چهار درویش و شاهنامه و خسرو و شیرین و غیره همه از آثار قرن دوازدهم به بعد است ، بعضی هندی و بعضی ایرانی . هیچ کدام هم از نسخ ممتاز درجه اول نیست .

يك قطعه فرمان وزارت مازندران محمد یار بك مورخ ۱۱۰۸ از طرف شاه سلطان حسین هم درین کتابخانه دیدم که استفساح کردم و جدا گانه در راهنمای کتاب چاپ شد . مجموعه نسخ عربی را هم به قصد آنکه کتب قدیمش را ببینم و رقم و یادداشت کهنه ایرانی به دست بیاورم دیدم . شصت نسخه ازین مجموعه نسخه های قرون ششم تا هشتم هجری است و اغلب از نفایس . فی المثل : نسخه نشوة الطرب فی تاریخ الجاهلیة العرب ، فضائل بیت المقدس (مورخ ۷۴۱) ، مختصر مطالع الانوار حسانی (مورخ ۷۵۷) ، قسمتی از الف لیلة به خط قرن نهم (که از حیث تصاویر عامیانه بسیار جالب توجه است) ، الافادة والاعتبار فی الامور المشاهدة والحوادث المعانیة بارض مصر از عبداللطیف بغدادی (مورخ ۷۹۱) ، الوافیة (مورخ ۷۰۵) به خط محمد بن مسعود بن علی سمرقندی ، سحر البلاغة و سر البراعة از ثعالبی (مورخ ۵۷۲ به خط اسعد بن ابی یعلی السراجی القزوینی در ری) .

در صفحه عنوان این نسخه به خط علی بن احمد الحاجی الحر مورخ ۷۰۲ دو رباعی فارسی از شاعری با تخلص حسینی دیدم که نقل کردن آن برای محققان تاریخ ادبیات فارسی خالی از فایده نخواهد بود .

گل باغ وصالش تازه تر باد
حسینی بنده آن خوش پسر باد

اگر چه می کند بیخ وفارا
قیامت هر کسی نازد به عونی

ایضاً

یعنی که به پانی که به سرمی کردم
همچون مکست گرد شکرمی کردم

پرگار صفت گرد درت می کردم
تا از دهن تنگ تو یابم کامی

در صفحه آخر این نسخه غزلی فارسی مندرج است که متأسفانه نام گوینده آن از لب کاغذ بریده شده . چون ممکن است در جایی دیگر ضبط نشده باشد به نقل آن می پردازم .

شی^۱ لله از جمال روی تو
کآب خوبی نیست جز در جوی تو
ای همیشه لطف و رحمت خوی تو
آمدیم از قحط هم ما سوی تو
از لب حلوایی دلجوی تو
مشک پوشد خانقاه از بوی تو
آفرین بر دست و بر بازوی تو

صوفیانیم آمده در کوی تو
کوزه ها از تشنگی آورده ایم
هان بده چیزی به درویشان خویش
حسن یوسف قحط جان شد سال قحط
صوفیان را باز حلوا آرزوست
ولوله در خانقاه افتاد دوش
دست بگشا جانب زنبیل ما

نسخ عربی دیگر قدیم تاریخ دار عبارت است از روضة المحبین (مورخ ۷۵۹ بایک ترنج و

[illegible]

صفحة عنوان مذهیب عصر مماليك) ، كتاب فقه ناشناخته به خط احمد بن قاسم بن حسين بن احمد رازی نوشته در مدرسه نظامیه بغداد (مورخ ۶۰۹) که کاتب در انتهای رقم به عربی خود این بیت معروف فارسی را نقل کرده است .

اگر من نمانم بسی روزگار نیشته بماند ز من یادگار

و دیگر فوائد المنتخبه (مورخ ۵۹۳) بخط عبدالخالق بن محمد بن هبة الله بن ابی هاشم ، و دیگر فضل القرآن جمعی نوشته شده در رباط مجاهدی که از لحاظ اجازات متعددی که در انتها دارد بسیار با اهمیت است (مورخ ۵۶۱) ، دیگر المقنع شیبانی (مورخ ۷۹۱) و دیگر روضة الطالبین نوری (مورخ ۷۴۵) .

اما از کتابهای بی تاریخ که قدیمی و معتبرست رسائل خوارزمی ، اخوان الصفا ، شرف المصطفی ، استعیاب ، رسائل سهروردی ، نزهة المحاضر ، كشف الاسرار عن حکم الطيور و الدواب والازهار ، الملاحة ، حیوة الحیوان دمیری ، غورالسواقر عن یحتاج الیه المسافر زرکشی را می توان نام برد . خوشوقتیم که من حیث المجموع توانستم ترتیب عکس برداری از شصت نسخه عربی و فارسی را بدهم .

سمینار شرق شناسی شهر در قدیم ترین عمارت موجود دانشگاه که از آن قرن یازدهم هجری است قرار دارد و بر منظره ای زیبا مشرف است . اینک ژ . فان اس J. Van Ess از متخصصان شناخت فلسفه و کلام اسلامی رئیس صاحب کرسی آن است . با وان اس که جوان است چند سال پیش در میشیکان آشنا شدم . آنوقت کسی گمان نمی کرد که دانشمندی بدان پایه از عمر ، چنین زود به مقام عالی علمی نائل شود . ولی چون در آلمان قدرت و مایه علمی شرط است به محض اینکه دریافتند که « علم و عمل » مجموعاً در کسی هست او را به کار خود می گمارند . نمونه همین فان اس است .

جلال بقائی نائینی

گله از نوع

از گنده ، کرد مردك هيژم شكن سؤال	كاین ناله ات بوقت شكستن زدست کیست؟
نالی ز حدت تبر آهنین من ؟	یا من که ضربه میزنم و بازیم قویست ؟
گفتا نه از توام گله باشد نه از تبر	زان دل شکسته ام که رفیقم رفیق نیست !
از دسته دستهای تو و تیغهی تبر	گریك برابر است فشارش شود دریست !
گر نیست نوع من همه جائی علیه من	همدست اره و تبر و تیشه بهر چیست !
آری ز جنس خویشتم رنج میرسد	آن سان که آدمی سبب رنج آدمی است

دکتر رجائی

درباره نسخه برلین مورخ ۵۴۳ هجری

« در اجرای نظر دوست فاضل نامدار جناب ایرج افشار »

بنام خداوند جان و خرد

سال يك هزار و سیصد و چهل و پنج خورشیدی من بنده را سالی نيك مدار و پربار بود. دل از غم ابنای روزگار رسته و یکسره بکار کتاب بسته داشتم سه ماهی در آلمان و شش ماهی در فرانسه و بقیه در انگلستان .

تن در سست و همت بلند و بخت یار بود تا آنجا که پنجه‌ای از هفته را بام تا شام کتاب در کنار داشتم و جان تشنه و مشتاق را در حد قدرت از آن جویباران معرفت سیراب و سرشار. بهره اقامت در آلمان همه در شهر کی دانشگاهی بنام توپینگن گذشت که گر چند از خردی در خورد چون منی بود اما کتابخانه‌ای عظیم با يك ملیون و ششصد هزار مجلد کتاب در سینه داشت ، چون ذرمای که آفتابش در دل باشد و از بخت نيك بخشی از کتب کتابخانه دولتی برلین را هم در آن روز گاران که پلنگان خوی پلنگی رها نکرده و آتش بر سر هم می‌پیخته‌اند به امانت آنجا نهاده بودند و مرا سعادت دیدار و بررسی بخش فارسی آن کتب نیز دست داد، کتبی که اکنون به مأوای خویش در برلین غربی باز گردانده شده‌اند.

از مجالی که این مدعیان نژاد آریایی اصیل برای اهل کتاب فراهم آورده‌اند هم سخن گفتن روا بلکه نواست، از بامداد پگاه تا پاسی از شب گذشته ، کتابخانه یکسره باز است و کارکنان نیز با روی باز راهنمایی و یارمندی را آماده‌اند. نه چون بخش شرقی کتابخانه ملی پاریس که عمال آن شاد خواری و آسان گیری را از ایام بهرام گور در گذرانده و بدان جا رسانده‌اند که از شبانه روزی بیش از سه ساعت کسی را بدان پرده اندر بار نیست .

باری در کتابخانه توپینگن خواه در آنچه از خویشتن داشت و خواه در آنچه بعاریت و امانت پذیرفته بود کتابها دیدم که مه‌رس و سخن‌ها و یادها از روز گاران پیشین و خرد و ذوق بزرگمردان ایران زمین که باز گفتن آنها به روز گاران نیاز دارد و هم محققان ایران دوست عاشق پیشه‌ای که در کام دژم اژدهای تکنولوژی و سرد بازار ادب فارسی ، آن کتب را از نهانخانه گمنامی به بازار آرند و به تسخرها و بی‌اعتنایی‌های خامان و تهی بودن دامان نیندیشند .

از این دست کتب « خلاصه شرح تعرف » را من بنده در سال ۱۳۴۹ تصحیح کرد و بهمت بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسید و اینک مجموعه حاضر را که چون بادام دو مغز ، دو کتاب در بر دارد از غربت هشتصد و پنجاه ساله به آغوش فرزندان وطن باز می‌گرداند و از جناب دکتر نهاوندی رئیس دانشمند دانشگاه تهران که چاپ آن را در ردیف انتشارات آن دانشگاه بی‌هیچ تقاضا و منت محرم آمدند امتنان دارد .

I - منتخب رونق المجالس

کتاب نخستین از مجموعه حاضر « منتخب رونق المجالس » است و چنانکه از نامش پیداست برگزیده‌ای است از کتاب « رونق المجالس » و جمعاً یکصد و هفت حکایت دربردارد راجع به مسائل مختلف چون توحید و معجزات پیامبر و توبه و توکل و فضل صلوات و مطالبی دینی هم از این دست و جای به جای از صوفیانی چون ابراهیم ادهم و ذوالنون مصری و سفیان ثوری و مالک دینار و ابراهیم خواص و یحیی بن معاذ رازی و رابعه عدویه و بشر حافی و محمد بن واسع و احمد طالقانی و ابوسعید خرقشی و نظائر آنان حکایاتی آورده است و چند حکایت هم از اولیا و صوفیة سمرقندی بی ذکر نام آنان دیده می‌شود.

در هشت مورد حکایات مستقیماً از قول ابو حفص عمر بن حسن سمرقندی نقل شده است گاه با ذکر کنیه و نام پدر و گاه با اشاراتی چون : عالم سمرقندی، دانشمند سمرقندی (۱) و دوبار بنام مؤلف و صاحب کتاب (۲).

بقیه حکایات از قول دیگران است چون استاد امام اسمعیل صابونی، اسناد زاهد حسن بن زیاد، بونصر و بوصالح سمرقندی و احمد بن ابی بکر بن اسحق و نظائر آنان. گاه نیز حکایتی نقل شده است بی ذکر هیچ مرجع و نام ناقل و راوی.

منتخب رونق المجالس به فارسی روان و رسا و ساده و استوار است و از این رهگذر به دیگر متون صوفیه سخت مانده است که سخن دل آن گونه که بر زبان آمده ثبت افتاده است بی هیچ آرایش و پیرایش قلمی از این روی شیرین و دلنشین است چنانکه گویی مردی از آن روزگاران با ما سخن می‌گوید.

چه کسی این انتخاب را از اصل کتاب انجام داده است با همه کوششها و پی‌جویی‌ها دانسته نیست اما تاریخ تحریر را در دست داریم که آخر ربیع الاول ۵۴۳ هجری است.

رونق المجالس

اصل رونق المجالس کتابی است به عربی دارای بیست و دو باب و هر باب مشتمل بر ده حکایت یعنی ۲۲۰ حکایت در مجموع، گردآوری شیخ امام ابو حفص عمر بن حسین سمرقندی، بنا بر آنچه در آغاز کتاب منتخب رونق المجالس آمده است: « منتخب من کتاب رونق المجالس مما جمعه الشيخ الامام ابو حفص عمر بن حسن السمرقندی رحمه الله » و پایان کتاب نیز چنین است: « ... و ینتخب فی آخر ربیع الاول بن سنة ثلث و اربعین و خمسائه . کتبه یحیی بن عمر بن الخطیب الجر معورانی (الجر معورانی هم می‌توان خواند) . »

در ذیل فهرست بروکلمن جلد ۲ صفحه ۲۸۵ از کتابی بنام « رونق القلوب و ایصال المحب الی المحبوب » یا « رونق المجالس » نام برده می‌شود که به عربی و دارای بیست و دو باب است. فهرست وین ج ۱ ص ۴۰۲ نیز رونق المجالس را با ذکر نام ابواب بیست و دو گانه معرفی می‌کند که ظاهراً در دو جزو در آن جا وجود دارد.

ذکر صفحه و شماره و نشانی رونق المجالس در فهرس برلین و پاریس و منچستر و لنین - گراد و تونس و استانبول و غیره کار زائیدی است چه نشانی و مختصات همه آنها را در ذیل فهرست بروکلمن جلد ۲ ص ۲۸۵ می توان یافت. در این فهرست ادعا شده است که عیسی بن ابی سعید بن الامین نیشابوری آن را به عربی برگردانده است ولی در این مقوله که فارسی آن از کیست ساکت است .

از کشف الظنون حاجی خلیفه (ج ۱ ص ۹۳۴) و معجم المؤلفین عمر رضا کحالة (ج ۷ ص ۲۸۲) و سایر کتب مرجع نیز چیزی بیش از این بدست نمی آید که عمر بن حسن نیشابوری مشهور به سمرقندی مردی حنفی و ادیب است و کتاب رونق المجالس فی الادب از آثار او .

در کتاب هدیة العارفین تألیف اسماعیل پاشا بغدادی (ج ۱ ص ۷۹۳ چاپ استانبول) تحت عنوان سمرقندی زمان حیات عمر بن حسن را حدود سال ۸۴۰ (اربعین و ثمانمائه) قید کرده که سخت مورد تردید است زیرا چگونه ممکن است کتابی در قرن نهم تألیف شود و منتخبی از آن تاریخ ۵۴۳ یعنی سیصد سال پیش تر را برپیشانی داشته باشد ؟

علاوه بر این ، مختصات کتاب چون کهنگی و استواری عبارات ، شیوة کتابت و مسائلی از این قبیل همه نشان دهنده آن است که اثر به قبل از قرن هفتم مربوط است .

دلیل دیگر آنکه در هامش نسخه خطی رونق المجالس و کتاب پس از آن ، بستان - العارفین مکرر تاریخ زادن و مردن کسانی معروف و غیر معروف نوشته شده که همه به سالهای مختلف قرن هفتم هجری مربوط است .

با این تفصیل تردیدی در صحت تاریخ تحریر نسخه که ۵۴۳ هجری است باقی نمی ماند و آشکار می شود که کتاب پس از تاریخ مزبور و در قرن بعد در ملکیت خانواده هایی بوده است و آنان روزهای بیاد داشتنی کسان و عزیزان خود و افراد مهم را برسم قدیم در هامش کتاب نوشته اند بنابراین راه این احتمال نیز که کاتبی عین تاریخ نسخه ای را که در دست داشته است در قرون بعد رونویسی و نقل کرده باشد بسته است . به وجود دو مؤلف هم که در کنیه و نام و نام پدر و شهرت و زادگاه یکسان باشند به سختی می توان اعتقاد پیدا کرد بعلاوه در همه مآخذ این کتاب را به ابو حفص عمر بن حسن نیشابوری مشهور به سمرقندی نسبت داده اند و در آغاز منتخب هم بشرحی که گذشت صریحاً همین نام و نسبت قید شده است .

بنابر آنچه گذشت و باستناد مدارک موجود تنها يك احتمال باقی می ماند و آن اینست که در قید تاریخ منقول در هدیة العارفین پس و پیشی رخ داده باشد و فی المثل به جای ۴۸۰ هجری (ثمانین و اربعمائه) نوشته شده باشد ۸۴۰ (اربعین و ثمانمائه) .

مختصر رونق المجالس

از کتاب رونق المجالس اختصاری هم بعمل آمده است . این اختصار را مردی بنام عثمان بن یحیی بن عبدالوهاب میری انجام داده است . روش کار او بنابر آنچه خود می نویسد چنان بوده است که شش حکایت از ده حکایت موجود در هر باب رونق المجالس را بسلیقه

خویش بر گزیده است و گاه به جای شش حکایت هفت و هشت حکایت را (۱) و در نتیجه بجای ۱۳۲ حکایت مهود ۱۴۵ حکایت از مجموع ۲۲۰ حکایت رونق المجالس را در کتاب «مختصر رونق المجالس» گرد آورده است.

این کتاب در زمان سلطنت سلطان عبدالحمید ثانی پادشاه عثمانی که در آن روز گاران بر حجاز حکومت می کرد در سیزدهم رمضان سال ۱۳۰۵ هجری قمری در مطبعة میریه مکه به وسیله سید خلیل بن سید مصطفی حافظ کتب حرم به چاپ رسیده است.

در این چاپ مختصر رونق المجالس ۵۹ صفحه است و در هاشم صفحات آن حکایاتی است که ابن جوزی آنها را انتخاب و التقاط کرده، حکایات کوتاه است و شکفت انگیز از آن روی که ابن جوزی مردی خیلی قشری و کسی که «تلبیس ابلیس» و کتاب «المدش» را در رد و انکار صوفیه نوشته خود حکایاتی را آورده است که غالباً نشان دهنده سخنان ارزنده و کارهای شایسته و مردمی های صوفیان است و نقل قول ها از مشایخ صوفیه کرده است چون ذوالنون مصری و سفیان ثوری و ابراهیم ادهم و مالک دینار و رابعه عدویه و فتح موصلی و یوسف اسباط و فضیل عیاض و ابوعلی دقاق و سهل بن عبد الله تستری و سری سقطی و ابو حمزه صوفی و نظایر آنان.

ابواب بیست و دو گانه رونق المجالس بنابر آنچه از «مختصر رونق المجالس» دریافته می شود به قرار ذیل است.

الباب الاول	فی اثبات الالهية
الباب الثاني	فی التوحيد
الباب الثالث	فی معجزات النبی صلی الله علیه وسلم
الباب الرابع	فی الصلاة علی النبی صلی الله علیه وسلم
الباب الخامس	فی فضل الصحابة رضی الله عنهم اجمعین
الباب السادس	فی فضل الصلوات
الباب السابع	فی فضل الدعاء
الباب الثامن	فی حفظ الحرمة
الباب التاسع	فی معاملة الله تعالى مع عبده
الباب العاشر	فی الصدقة لله
الباب الحادی عشر	فی قیام اللیل
الباب الثاني عشر	فی زوال المعرفة
الباب الثالث عشر	فی فضل التوبة
الباب الرابع عشر	فی بر الوالدین
الباب الخامس عشر	فی الرزق والتوکل علی الله
الباب السادس عشر	فی مخالفة النفس والهوى
الباب السابع عشر	فی مذمة الدنيا
الباب الثامن عشر	فی السخاء
الباب التاسع عشر	فی المحبة

الباب العشرون فی فضل العدل
 الباب الحادی والعشرون فی الورع
 الباب الثانی والعشرون فی فضل الحج

مقایسه منتخب با مختصر رونق المجالس

منتخب رونق المجالس به فارسی است و چنین بنظر می‌رسد که مردی چرب‌دست و شیرین قلم و صاحب‌دل بنا بر ذوق خود انتخابی از حکایات رونق المجالس کرده است بی‌هیچ پای بندی به نام باب و ارتباط مضامین حکایات با یکدیگر تا آنجا که از مجموع بیست و دو باب فقط عنوان باب سیزدهم (فی التوبه ص ۴۵) و باب پانزدهم (فی التوکل ص ۵۴) را ذکر کرده و از بیست باب باقی مانده در نسخه تویینکن نامی در میان نیست .

بررسی دقیق نشان می‌دهد که همین عنوان مذکور برای دو باب هم با مطالبی که ذیل آنها می‌آید ارتباط چندانی ندارد تا آنجا که می‌توان حدس زد فرد غیر مسئول دیگری بی-اطلاع و بتقریب و تصادف این دو عنوان را در صدر مطالب قید کرده است .

درستی این نظر به چند دلیل آشکار می‌شود : نخست آنکه در باب سیزدهم « فی فضل-التوبه » ده حکایت در منتخب رونق المجالس وجود دارد که چون حکایت هر باب در اصل رونق المجالس هم از ده افزونتر نیست باید این باب ترجمه اصل و تام و تمام باشد و از طرف دیگر چون عثمان بن یحیی فراهم آورنده مختصر رونق المجالس نوشته که شش حکایت از ده حکایت را از اصل برگزیده و در مختصر آورده است بایستی دقیقاً برابر شش حکایت فارسی منتخب در متن عربی مختصر هم آمده باشد حال آن که چنین نیست و فقط حکایت اول و دوم این دو کتاب (منتخب و مختصر) با مسامحاتی همانندند و بقیه حکایات مختلف .

دلیل دیگر آن که غالب حکایات مذکور در این باب که عنوانش توبه است ربطی به موضوع توبه ندارد و همچنین است حکایات باب توکل .

بنابر آنچه گذشت چون از بیست و دو باب رونق المجالس عربی در منتخب فارسی تنها از عنوان دو باب نامی به میان آمده است و مطالب متن آن دو باب نیز با عنوان آنها موافقت چندانی ندارد هیچ گونه مقایسه سودمندی بین این کتاب و مختصر عربی رونق المجالس ممکن نیست .

بستان العارفین و تحفة المریدین

کتاب دوم از مجموعه حاضر بستان العارفین و تحفة المریدین است . آگاهی از نام کتاب و رسیدن به کام را به قول خواجه شیراز باید از خلاف آمد عادت دانست و از مقوله کسب جمعیت از پریشانی کردن . توضیح آن است که در مجموعه اصلی خطی ، رساله‌ای صوفیانه بی آغاز و انجام مقدم بر جزء دیگر قرار داشت که با عبارت : « بر آن مرد عرضه کرد و مرد این کلمه را با خواص بگفت ... » شروع می‌شد . از این رو عنوان آن کتاب « رساله‌ای ناشناخته در تصوف » نهاده شد و در صدر نخستین برگ آن (ص ۹۳) چنین نگاشته آمد : « از اینجا کهن رساله‌ای در تصوف آغاز می‌شود که صفحات نخستین آن در متن اصلی نیست و بدین سبب نام و نشان آن را به درستی نمی‌توان دانست » .

اما چون جزء دوم مجموعه یعنی کتاب « منتخب رونق المجالس » آغاز معین و تاریخ مشخصی داشت در چاپ مقدم قرار داده شد چه معقول نبود خواننده کتاب در آغاز بارساله‌ای ناشناخته و جملاتی ناقص از کلامی نیمه تمام روبرو شود و آن گونه که در ذیل ص ۲۸۸ نوشته‌ام ، شاید عنایت ارواح پاکان که این رساله صوفیانه در بیان حال و روز کار و سخنان آنان است این تقدیم و تأخیر را راهنمون آمد تا آنچه در پس پرده غیب است جلوه گری آغازد و به راستی هنگامی که غلط گیری آخرین قسمت‌های کتاب را برای بازپسین دیدار چاپخانه فرستاده بودند این حدس در ذهنم از ملاحظه دو کلمه « کتاب بستان » در داستان دختر بوقلابه (ص ۲۵۲) قوت گرفت که شاید کتاب حاضر را با کتاب « بستان العارفین و تحفة المریدین » ارتباطی باشد و این حدس را در پاورقی همان صفحه عرضه داشتم .

در اینجا کار چاپ کتاب که بظاهر تمام می نمود و از نظر صورت به پایان رسیده بود از نظر معنی ناتمام جلوه کرد و من بنده به دنبال حدس مذکور جست و جو آغاز نهاد و از بخت نیک نسخه عکسی بستان العارفین را ضمن مجموعه ای به شماره ۳۷۴۳ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران یافت که از نسخه خطی موجود در کتابخانه اسعد افندی ترکیه به شماره ۱۳۳۵ بر گرفته شده بود .

ملاحظه و مقایسه نشان داد که حدس من بنده صحیح است . در رساله ای در تصوف ، نسخه ای دیگر از کتاب نایاب و عزیز الوجود « بستان العارفین و تحفة المریدین » است که پرچ PERTSCH و دیگران به شناختن آن توفیق نیافته بودند و از اینجاست که تا پایان نسخه تو بینکن مورخ ۵۴۳ همه جا عنوان کتاب « رساله ای در تصوف » است . و از صفحه ۲۸۹ که قسمت آخر کتاب یعنی ابواب بیست و چهارم و بیست و پنجم با استفاده از نسخه اسعد افندی ترکیه بر کتاب افزوده می شود نام « بستان العارفین » در صدر صفحات آمده است .

با انتخاب این نکته و پی بردن به هویت کتاب لازم آمد دو کار از سر گرفته شود و کتاب از آغاز تا انجام با نسخه ترکیه مقابله گردد . این کار نیز انجام گرفت و در نتیجه فهرست ابواب و خطبه آغاز و مقدمه و نیمی از باب اول که نسخه تو بینکن فاقد آنها بود از نسخه اسعد افندی در دوازده صفحه بدان افزوده شد و چون به قراری که گذشت چاپ کتاب بر اساس نسخه تو بینکن پایان گرفته و به همان ترتیب شماره صفحات گذارده شده بود به ناچار برای دوازده صفحه اضافی که چاپشان بعد از صفحه ۹۲ بود ، شماره های فرعی ۱-۲۰۹۲-۹۲ الی ۱۲-۹۲ تعیین گردید که هم بازیافتی و افزایشی بودن آنها مشخص باشد و هم نظم اصلی کتاب در هم نریزد ، با این تدبیر بلافاصله پس از ص ۱۲-۹۲ صفحه ۹۳ آغاز می گردد و تا پایان ص ۲۸۸ که مقارن پایان نسخه تو بینکن است پیش می رود و از ص ۲۸۹ تا آخر ص ۳۰۳ چنانکه اشاره شد دو باب آخر کتاب است منقول از نسخه ترکیه و از آن پس تا پایان کتاب استدراکات و اختلافاتی است که بین دو نسخه تو بینکن و ترکیه وجود داشته و تحت عنوان « تعلیقات » به معنی اعم آن قید شده است بدین منظور که خواننده گرم رو و دل آگاه و پی جوی از فواید مندرج در هر دو کتاب بهره مند شود .

مشخصات نسخه تو بینکن مورخ ۵۴۳ هجری

چنانکه اشاره شد این نسخه در اصل متعلق به کتابخانه دولتی برلین است که به علت

دور ماندن از خطرات و تبعات جنگ و آتش سوزی در سال ۱۹۴۵ میلادی در کتابخانه دانشگاه توبینگن TUBINGEN به امانت وجود داشت نشانی آن :

MS. ORIENT FOL 99 است و در صفحه ۷۵ فهرست پرج PERTSCH شرح آن آمده است. خط کتاب نسخ جلی و خواناست که بر هر صفحه ۱۵/۵ × ۲۵ سانتی متر چهارده سطر نوشته اند. تاریخ تحریر آخر ربیع الاول سال ۵۴۳ هجری (۱۸ اوگوست ۱۱۴۸ میلادی) و نام کاتب یحیی بن عمر بن الخطیب الجرمخورانی است. کتاب جمعا دارای ۲۷۶ ورق است و در چند صفحه آخر مقداری اشعار عربی پراکنده و نامه ای از سنائی غزنوی وجود دارد که حائز اهمیت نیست.

مشخصات نسخه اسعد افندی ترکیه

این نسخه مجموعاً ۱۷۴ ورق است که هر ورق عکس دو صفحه را بردارد و هر صفحه نزدیک به قطع رومی یعنی ۱۱ × ۱۷ سانتی متر و دارای ۱۷ سطر است. خط کتاب نسخ ناخوش اما خواناست. هیچگونه تاریخی در نسخه دیده نمی شود ولی استواری عبارات و شیوه کتابت و دیگر مختصات نمایانگر فهرست آن است. اما چون فقط عکسی از نسخه در دسترس است و از ملاحظه کاغذ و سایر قرائن نسخه شناسی موجود در نسخه اصلی خطی محرومیم داوری دقیقی نمی توان کرد. اینهمه ممکن است همزمان با نسخه توبینگن یعنی قرن ششم هجری یا اندک پیش از آن تحریر یافته باشد.

آنچه با اطمینان می توان گفت این است که بستان العارفین و تحفة المریدین موجود در کتابخانه اسعد افندی ترکیه نسخه ای بسیار عزیز و ارزنده است.

در باره مؤلف بستان العارفین و تحفة المریدین

مؤلف کتاب « بستان العارفین و تحفة المریدین » نیز همانند مؤلف کتاب اول این مجموعه یعنی « منتخب رونق المجالس » به درستی شناخته نیست چه در هیچ يك از دو نسخه توبینگن و ترکیه یادی و نامی از مؤلف آن به میان نیامده است. از این روی تنها از اسناد و قرائن دیگر می توان سود جست و این کاری است که من بنده بدان دست یازیده و حاصل جست و جوی خود را به پیشگاه اهل نظر عرضه می دارد.

نخست باید گفت که عناوینی چون بستان العارفین و تنبیه الغافلین و ایقاظ النائمین و ارشاد المریدین و طریق السالکین و رونق المجالس و بهجة المجالس و زینت المجالس و نظایر آنها که در آغاز بر کتابی خاص اطلاق می شده، پس از مشهور شدن و اعتبار یافتن آن کتاب وسیله کسب آبرویی برای دیگر کتاب نویسان بوده است، گاه به مقصد برخورداری از شهرت آن کتب و گاه به منظور تیمن و تبرک و بهر حال تشبه فی المثل کتاب مشهور تنبیه الغافلین را در آغاز ابواللیث سمرقندی نوشته و شهرت یافته و به فارسی ترجمه شده است اما در کتابخانه موزه بریتانیا لااقل ده کتاب کوچک و بزرگ بنام تنبیه الغافلین دیدم که جز نام چیزی از مطالب آن کتاب را در بر نداشتند. (۱) حال بستان العارفین نیز بدین گونه است بیش از سه کتاب

۱- نگارنده ترجمه فارسی تنبیه الغافلین را که سخت استوار و رساست بر اساس نسخی چند تصحیح و آماده چاپ کرده است.

با همین عنوان و گاه لفظی افزونتر به دنبال آن وجود دارد که ذکر مختصات هر يك از آنها موجب ملال و خالی از سود و بیرون از حد تحقیق در این مقال است از این روی تنها به معرفی دو نسخه که یکی متن حاضر و دیگری از اهمیت بسیار برخوردار است می‌پردازم .

بستان‌العارفین فقیه سمرقندی

بستان‌العارفین معروف و مشهور از فقیه ابواللیث نصر بن محمد بن احمد بن ابراهیم سمرقندی حنفی معروف به امام الهدی و مفتی الثقلین متوفی در سال ۳۷۳ یا ۳۷۵ هجری قمری است. ابواللیث صاحب کتب مستفید و مشهور است که از جمله آنهاست: تفسیر بحر العلوم و التوازل من التناوی و خزانة الفقه و تنبيه الغافلين و حصر المسائل و شرح جامع صغیر و کبیر محمد بن حسن شیبانی و عمدة العقاید و رسالة فی اصول الدین و صحائف الالهیات و قررة العیون و مفرح القلب المحزون (۱) .

بستان‌العارفین ابواللیث سمرقندی چون دیگر آثار او به عربی نوشته شده و چنانکه خود در مقدمه آورده است مطالب آن را از کتب مختلف گرد کرده و از جمله کتابهایی است که به تعبیر قدما می‌توان آن را «آداب» نامید و این سخن اوست: «انی جمعت فی کتابی هذا من فنون العلم ما لا یسع جهله ولا یتخلف عنه للخاص و العام و استخرجت ذلك من کتب کثیرة و اردت فيه ما هو الاوضح للناظر فيه والراغب اليه و بینت الحجج فیما یحتاج اليه من الحجة بالکتاب و الاخبار و النظر و الآثار و ترکت الفواض من الکلام و حذفتم اسانید الاحادیث تحقیقاً للراغبین فيه و تسهیلاً للمجتهدین و التماساً لمنفعة الناس و انا رجوا الثواب من الله تعالی و سمیته بستان‌العارفین » (۲) .

تکیه کتاب پیشتر به آداب شرعی و مسائل مربوط بدین اسلام و اخلاق است. برخی نوشته‌اند (۳) که بستان‌العارفین را ابواللیث در سه نوع کبری - وسطی - صغری تنظیم و تألیف کرده و نسخه موجود صغری است .

کتاب را بعضی چون حاجی خلیفه و مدرس دارای صد و پنجاه باب دانسته‌اند و در نسخ چاپی و خطی بغدادی لی وهبی ترکیه که ذکر آن گذشت هم صد و پنجاه باب است ولی نسخه طوب قاپوسرای اوچنجی احمد ترکیه به شماره ۱۴۲۳ که مربوط به حدود قرن دهم هجری است صد و پنجاه و دو باب دارد و نسخه چاپ مصر که بدان اشاره شد و در آن تنبيه الغافلين

- ۱- برای آگاهی بیشتر از چگونگی زندگانی و آثار ابواللیث سمرقندی می‌توان رجوع کرد به: طبقات‌المفسرین داودی ص ۲۲۷، التفسیر و المفسرون جزء اول ص ۲۲۴-۲۲۵ تألیف محمد حسن ذهبی چاپ مصر ۱۳۸۱ هجری، کشف الظنون ج ۱ ص ۲۲۴، اعلام زرکلی ج ۳ ص ۱۱۰۲ چاپ مصر، ریحانة الادب مدرس ج ۳ ص ۷۳، دائرة المعارف اسلامی به عربی ج ۱ ص ۳۶۹، فهرست بروکلین ج ۱ ص ۱۹۶، لغت نامه دهخدا ذیل ابواللیث .
- ۲- مقدمه بستان‌العارفین ص ۲ چاپ مصر ۱۹۳۳ میلادی شرکت مصطفی البابی حلبی و اولاده .
- ۳- ریحانة الادب مدرس ج ۳ ص ۷۳، مقدمه بستان‌العارفین چاپی کتابخانه بغدادی وهبی شماره ۶۴۰ و نسخه خطی شماره ۶۲۹، کشف الظنون ج ۱ ص ۲۲۴

با بستان العارفين هر دو در يك مجله بقطع وزيرى در ۱۰۲ صفحه گردآورى شده است صد و پنجاه و نه باب ديده مى شود .

ابواب بستان العارفين ابوالليث سمرقندى بسيار کوتاه است تا آنجا كه گاه يك باب فقط مشتمل بر چند سطر است . عنوان پنج باب اول كتاب چنين است : ۱- فى طلب العلم ۲- فى كتابه العلم ۳- فى الفتوى ۴- فيمن يجوز له الفتوى ۵- فى الاختلاف ، و پنج باب آخر آن بدین گونه ناميده شده است : ۱۵۵- فى ابتداء امر النبى ۱۵۶- فى هجرة النبى ۱۵۷- فى مغازى النبى ۱۵۸- فيما يكره الكلام ۱۵۹- فى الدعوات .

از مقایسه بستان العارفين تازى ابوالليث با متن بستان العارفين و تحفة المریدین فارسی (كتاب حاضر) بر هر كس آشكار مى شود كه تعداد ابواب و طرز تنظيم و مطالب اين دو اثر با يكديگر ارتباط و شابهتى ندارد و اگر تشابهى هست تنها در قسمتى از نام و عنوان كتاب است .

بستان العارفين ابوالليث سمرقندى تأليف فقيهى است و اثرى از تصوف در آن يافته نمى شود ، حال آنكه بستان العارفين و تحفة المریدین چنانكه از نام جزء دوم آن بر مى آيد كه در مباحث صوفيانه است و اگر استندهايى جاي بجای به قرآن و حديث و خبر شده است براى اثبات مسأله اى عرفانى است نه صرف بهره مندى از جنبه دينى آنها . اين كتاب فقط بيست و پنج باب است .

مؤلف بستان العارفين و تحفة المریدین نسخه حاضر

در ذيل كشف الظنون ص ۱۷۰ آمده است كه : « بستان العارفين تأليف محمد بن احمد بن ابى جعفر المحدث المتوفى سنة ۴۸۲ » ، و چون بدلائلى كه گذشت كتاب حاضر نمى تواند حتى ترجمه گونه اى از بستان العارفين ابوالليث سمرقندى باشد ، تنها راه آن است كه فعلا بعنوان ظن و اصلى مفروض بستان العارفين و تحفة المریدین موجود را منسوب به همين محمد بن احمد بن ابى جعفر بدانيم تا شايد روزگارى از راه يافته شدن نسخى ديگر از اين كتاب يا بهره مندى از راهنمايى صاحب نظران بتوان اين نسبت را رد يا قبول كرد . با تجسس فراوان و استقصائى در حد قدرت شرح حال دقيقى از اين مؤلف بدست نيامد جز آنچه ذيل ذكر مى شود .

الوافى بالوفيات (۱) مى نويسد كه صاحب بستان العارفين ابوالفضل محمد بن احمد بن جعفر (۲) طبسى نيشابورى مردى زاهد و عالم است كه بستان العارفين را تصنيف نموده و از ابى عبدالله حاكم و ديگران استماع حديث كرده و در سال ۴۸۲ هجرى در گذشته است . در انساب سمرقانى (۳) با تفصيل بيشترى اين محمد بن احمد را در سلك محمد ثمان مى يابيم همراه با نام عده اى از استادان و شاگردان و سفر او در ذيل « طبس » مى خوانيم .

۱- الوافى بالوفيات ج ۲ ص ۸۸ تأليف صلاح الدين خليل بن ابيك صفرى چاپ استانبول مطبعة وزارت معارف ۱۹۴۹ . ۲- خطاست و صحيح «ابى جعفر» است . ۳- الانساب ص ۳۶۸-۳۶۷ تأليف ابى سعيد عبدالكريم بن محمد بن منصور التيمى السمرقانى چاپ بغداد (افست) .

از آنجای گروهی از محدثان در روزگاران پیشین و زمانهای نزدیک برخاسته‌اند و از جمله آنان « محمد بن احمد طبسی » نزیل جرجان است که کتاب « مجروحین » را از ابی حاتم محمد بن حمران بستی روایت می‌کرد و ابومسعود حافظ از او .

و باز می‌نویسد : ابوالفضل محمد بن احمد بن ابی جعفر طبسی حافظ صاحب تصانیف بسیار است. او حدیث را از حاکم ابی عبدالله حافظ (۱) و ابی طاهر بن محمض زیادی و ابی القاسم بن حبیب مفسر و ابی الحسن محمد بن قاسم فارسی و جز آنان از اصحاب ابی العباس اسم کتابت می‌کرده است. او به مرو سفر کرد و در آنجا از ابی غانم کراعی (۲) و دیگران حدیث نوشت .

از ابوالفضل محمد بن احمد طبسی گروهی در نیشابور و هرات روایت حدیث کرده‌اند مانند ابی عبدالله فرزند شاه شادیانی به نیشابور و جنید بن محمد بن علی قایینی در هرات . وفاتش در حدود سال ۴۸۰ در طبس نیشابور (۳) است .

این نوشته‌ها با سند دیگری چون « تذکرة الحفاظ » ذهبی (۴) نیز تأیید می‌شود . ذهبی در ذیل شرح حال ابواسحاق ابراهیم بن سعید بن عبدالله نعمانی ملقب به حبال و بیان نام کسانی که در سال ۴۸۲ هجری در گذشته‌اند اشارتی به « بستان العارفين » و مؤلف آن محمد بن احمد بن ابی جعفر طبسی می‌کند بدین گونه : « ... وسمع منه القاضي ابوبكر في سنة ست و سبعين و انما مسفوه من التحديث بعد ذلك توفي سنة اثنين و ثمانين و اربعمائه . عن احدى وتسعين سنة وفيها مات رئيس نيشابور و قاضياها ابونصر احمد بن محمد بن صاعد بن محمد الصاعدی يروي من ابی بكر الحیري وطبقته و مفتی سرخس الامام ابو حامد احمد بن محمد الشجاعی والخطيب ابو عبدالله الحسن بن احمد بن عبدالواحد بن ابی بكر بن ابی الحديد السلمی الدمشقی ، و مسند اصبهان القاضي ابو منصور محمد بن احمد بن سکرويه ، والخطيب ابو الخير محمد بن احمد بن عبدالله بن زرا الصبهانی و مؤلف كتاب « بستان العارفين » المحدث ابو الفضل محمد بن احمد بن ابی جعفر الطبسی .

این موضوع را ذهبی در کتاب « المشتبه » (۵) ذیل « طبسی » تکرار و تأیید کرده است بدین صورت « والمحدث محمد بن احمد بن ابی جعفر الطبسی مشهور » و ابن حجر عسقلانی هم‌عین این مطلب را در « تحرير المشتبه » آورده است . (۶)

با وجود این اسناد تردیدی نمی‌ماند که کتابی به نام « بستان العارفين » را مردی به

- ۱- مراد حاکم ابو عبدالله محمد بن علی بن جعفر طبسی است .
- ۲- میرزا آقا رضوی در ترجمه از نسخه خطی الانساب سمرانی متعلق به آستان قدس رضوی (شماره ۳۵۹۰ عمومی - ۱ خصوصی) ابی غانم « کراجی » نوشته‌اند که در صحت آن تردید است مجله آستان قدس ص ۱۰۸ خرداد ۱۳۵۲ ۳- مراد از ذکر نیشابور آن است که نشان داده شود طبس سینا نیست . ۴- تذکرة الحفاظ ص ۳۶۳ چاپ مصر وج ۳ ص ۱۱۹۵ چاپ حیدرآباد تألیف ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان ذهبی متوفی ۷۴۸ هجری . ۵- المشتبه ذهبی چاپ مصر ص ۴۲۰ . ۶- تحرير المشتبه ابن حجر عسقلانی ص ۸۷۵ .

نام محمد بن احمد بن ابی جعفر طبسی نیشابوری تألیف کرده است ولی آیا آن کتاب همین «بستان العارفین و تحفة المریدین» است که در برابر ماست یا کتاب دیگری بوده است؟؟ آیا آن کتاب به فارسی بوده است یا به تازی؟؟ جواب روشنی نداریم اما تردیدها اندک نیست. سؤال و تردید نخستین را نثر شیرین و استوار کتاب برمی انگیزد. آیا نثری فارسی بدین روانی و رسایی و شیوایی ریخته خامه محدثی است که همه عمر کتابت حدیث کرده و بالتبع با زبان تازی سروکار داشته است؟؟ البته محال نیست ولی بعید می نماید چه همه ما از عالمان دین کسانی چون حجة الاسلام محمد غزالی را می شناسیم که در پارسی به همان زیبایی سخن گفته اند که به تازی، و حدیث نویسندگان چون بونصرمشکان و احمد حسن و شاعران همانند ناصر خسرو و مولوی و سعدی خود دیگر است. با این هدف آیا می توان احتمال داد که ابوالفضل طبسی هم توان و همتای دیگری برای نویسندة معاصرش ابوالفضل بیهقی بوده است؟

تردید دیگر از آن رهگذر است که کتاب حاضر همه درباره صوفیان و کرامات و حالات و سخنان آنان است و علی القاعده محدث را که اهل قال است نه حال، با این گونه مباحث الفتی نیست و اگر افکاری در میان نباشد مردکاری هم نخواهد بود. از سوی دیگر در هیچ مأخذی اندک اشارتی که نشانه گرایش او به صوفیه باشد نمی بینیم مگر این که بپنداریم محمد بن احمد طبسی نیز همانند آن پهلوان عالم معنی، ابوسعید ابوالخیر میهنه ای، محدثی و صوفیگری را مؤید یکدیگر ساخته و از کشاکش قشریان دامن فراهم گرفته باشد.

خارخار تردید از جهت دیگر هم هست و آن چگونگی لغات بکار رفته و طرز تلفظ آنهاست که در بسیاری از موارد در نسخه اصل با زیر و زبر مشخص شده است و به تلفظ مردم بلخ و غزنه و ماوراءالنهر نزدیک تر است تا تلفظ مردم طبرستان و حتی نیشابور؛ فی المثل در مقدمه کتاب حاضر ص ۵-۹۲ می خوانیم: «فتح موصلی گفتی: ای مردمان، نه هرکی طعام و شراب از بیمار باز گیرند آن بیمار بمیرد؟ گفتند بلی، گفت: همچنین علم و حکمت و سخن پارسایان چون از دل باز گیری آن دل بمیرد».

این کلمه «کی» = «که» نیست بلکه «گی» است. به فتح اول بروزن «وی» که در لهجه و تداول مردم بخارا به معنی «هرزمان - هر وقت» است و جز این باسیاق سخن و فعل جمع «گیرند» سازوار نتواند بود.

از این کلمه گذشته تلفظ ها و استعمالات خاص دیگری وجود دارد که بکلی نمی توان آنها را نادیده گرفت مانند:

۱ - تلفظ «هزار» به فتح اول؛ شکل متداول در بخارا و افغانستان که شکل کهن ادبی آن نیز هست:

«رحمت خدای تعالی بیشتر از دریاها روی زمین است صد هزار بار» ص ۱۱۶

۲ - تلفظ «یک» به فتح اول: «یک تن بیامد از ایشان و چیزی اندر گوشه مسجد بنهاد» ص ۱۱۶

۳ - تلفظ «کدام» به فتح اول: «گفت: خدای تعالی فریضه کرد برین خلق دو

چیز اندر يك آيت و خلق از آن غافل. پس گفتم رحمك الله آن دو چیز کدامست « ص ۱۱۷
 ۴- تلفظ « مروارید » به فتح اول . « و از پس آن حصاری از مروارید سپیداست و آن
 ادب نفس است » ص ۱۱۷ .

۵- تلفظ بای حرف اضافه در اول کلمات به فتح : « آرزو بیهشت افکنید و خواب
 بگور افکنید و راحت بصراط افکنید » ص ۱۱۸ ایضاً صفحه ۹۷ - ۹۹ - ۱۰۰ .
 آنچه با عنوان « تردید » گفته آمد طبیعی است که از حد مفهوم لغت فراتر نمی رود
 و با همه این تردیدها بسیار ممکن است « بستان العارفين و تحفة المریدین » را همین محدث
 نامدار طبسی یعنی محمد بن احمد بن ابی جعفر به فارسی تألیف کرده باشد و وجود پاره‌ای
 از لغات به لهجه مردم ماوراءالنهر یا حدود شرقی خراسان آن روز را در کتابش ، سفرها
 و اقامتهایی پی افکنده باشد که برای کتابت یا روایت حدیث به مرو و آن حدود کرده است .
 نکته دیگر این است که ما بستان العارفينی به خط مؤلف در دست نداریم تا یقین بتوانیم
 کرد این زیر و زبر لغات اثر قلم خود اوست و از کجا معلوم است که کار کاتب نسخه نباشد
 یعنی رونویس کننده ، لغات کتاب را موافق لهجه و تلفظ خود اعراب نگذاشته باشد ؟

با همه تردیدها تا اسناد دیگری بدست نیاید نمی توان تألیف بستان العارفين و تحفة-
 المریدین را به دیگری جز ابوالفضل محمد بن احمد بن ابی جعفر طبسی متوفی ۴۷۲ هجری
 نسبت داد .

تنها گمان بی دلیلی که می توان برد آن است که بستان العارفين و تحفة المریدین را
 این مرد طبسی به تازی تألیف کرده و ادیبی صوفی آن را از تازی به فارسی شیرین روان
 محاوره‌ای برگردانده باشد . و ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً .

III - قسمت آخر مجموعه اشعاری پراکنده و بیشتر تازی در بر دارد از عبدالواسع
 جبلی و رشید وطواط و نظایر آنان و همچنین عبارات ادبی ارزنده که بصورت کلمات قصار
 ادا شده است که حائز اهمیت خاصی نیست بلکه مغلوط هم هست . تنها نکته‌ای در باب تاریخ
 وفات سنائی از نامه او که درج شده است می توان سود جست و آن عبارت و دعای : « رحمه
 الله علیه » در باب اوست که معلوم می شود در تاریخ تحریر نسخه یعنی ۵۴۳ هجری سنائی
 زنده نبوده است بنابراین قول هدایت در مجمع الفصحا ج ۱ ص ۲۵۴ که تاریخ وفات او را
 ۵۹۰ قید کرده و تقی الدین کاشی که ۵۴۵ آورده است و مرحوم قزوینی هم آن را پذیرفته
 صحیح نیست و تاریخ مرگ سنائی را ۵۳۵ بنا بر نظر و استدالات استاد مدرس رضوی یا ۵۲۵
 بنا بر قول محمد بن علی الرقا در مقدمه حدیقه باید دانست .

جای پا

نقش پا دارد زبان و بی صداست
با خموشی رهروان را رهنماست
(ابوالقاسم حالت)

در قسمتهای وسیعی از آسیا ، اروپا و امریکا علامت‌هایی در سنگ‌ها وجود دارد که غالباً بعنوان جای پای اولیاء و مقدسین مورد توجه و احترام مردم می‌باشند. پاره‌ای از این آثار مسلماً با دست‌کنده شده و در نتیجه شباهت تام به جای پای انسان دارند. از این میان پاره‌ای از بهترین نمونه‌ها در امریکا بواسطه بومیان باستانی آن سرزمین ایجاد شده است، تا حدی که جای پائی که در يك سنگ ماسه‌ای عهد سوم‌کنده شده مدتی بعنوان رد پای احتمالی بشر در عهد سوم زمین‌شناسی مورد بحث و گفتگوی دانشمندان بود. (۱) اما پاره‌ای دیگر علائم و آثار طبیعی هستند که گاهی شباهتی به جای پای انسان دارند و گاهی فاقد چنین شباهتی می‌باشند و با این حال به «جای پا» معروفند.

از انواع اخیر «جای پا»ئی است که در قلعه کوهی بنام قلعه آدم در جزیره سیلان («سرنديب» قدما) وجود دارد. این «جای پا» فقط شکافی است در سنگ که بودائی‌ان بنام جای پای بودا می‌شناسند و بقعه زیبایی نیز در کنار آن ساخته‌اند .

در ایران نیز بطوریکه هر کسی تا حدودی اطلاع دارد از این آثار زیاد است. در ولایت ما زفوز از قصبات مرند، بر سر راه بین زنوز و قرية زمهریر «جای پا»ئی وجود دارد که عبارت از تکه سنگی است به بزرگی پای يك بچه ۸ تا ۱۰ ساله که در متن سنگ صافی قرار دارد (۲) و بی‌شباهت به جای پای انسان نیست. مردم توجهی به این سنگ ندارند و گاهی شب‌ها شمع در کنارش روشن می‌کنند .

اندکی بطرف مغرب «جای پا»ئی نیز در نزدیکی قریه هرزند وجود دارد. به طوریکه تعریف می‌کنند آن هم به بزرگی پای يك بچه است ولی شباهت کاملی به جای پا دارد و در نتیجه به احتمال قریب به یقین با دست‌کنده شده است. تا حدی که ما اطلاع داریم این دو فقره جای پا بی‌نامند ، ولی به فاصله چند فرسخ به طرف جنوب در زیارتگاهی به

۱- شاید تذکر این نکته بی‌فایده نباشد که رد پای حیوانات عهد سوم در سنگهای آن زمان نسبتاً فراوان دیده می‌شود ولی هنوز نه تنها رد پا بلکه هیچگونه علائم و آثار دیگری نیز که بطور قطع حاکی از وجود انسان امروزی یا (HOMO SAPIENS) در عهد سوم بوده باشد بدست نیامده است .

۲- این قبیل سنگ‌ها اصطلاحاً (CONCRETION) نامیده می‌شوند و انواع و اقسام آن در طبیعت زیاد است.

نام **علی علمدار** ، به علامت دیگری می‌رسیم که به جای پای **حضرت علی** معروف است و این شکافی است در سنک که کم و بیش شکل جای پا را دارد و چشمه گوارائی از آن بیرون می‌ریزد. بدین طریق در چند فرسخ فاصله با سه نوع « جای پا » مواجه هستیم که همگی مورد توجه و احترام مردم هستند .

یکی از معروفترین جای پاها در ایران در قریه **قدمگاه** مشهد واقع است. روزنامه « کیهان » مورخه ۲۰ مرداد ۱۳۵۲ ضمن چاپ عکسی از این جای پا می‌نویسد: « ... در داخل بقعه قطعه سنک سیاه رنگی بدیوار نصب شده که بر روی آن دو کف « پا » حجاری شده است . درباره این قطعه سنک گفته می‌شود حضرت رضا (ع) در این مکان وضو گرفته‌اند و یکی از مسلمین به نشانه افتخاری که نصیب این محل شده است جای پای ایشان را روی سنگ حجاری کرده است و از آن به بعد اکثر زوار مشهد در قدمگاه پیاده می‌شوند و زیارت می‌کنند . »

البته کاملاً ممکن است که پیدایش این جای پای بخصوص بهمان نحو و بهمان علنی بوده باشد که نقل می‌کنند ، ولی با در نظر گرفتن گسترش وسیع « جای پا » در جهان و منجمله در ایران که حکایت از قدمت خیلی زیاد پدیده مزبور می‌نماید ، در آن صورت نیز باید يك سنت خیلی باستانی تری را در پیدایش آن دخیل دانست . حتی به احتمال قریب به یقین رنگ سیاه سنگ نیز دارای يك مفهوم سمبولیک می‌باشد ، یعنی این رنگ قصداً و به منظور القاء يك معنای خاص انتخاب شده است . ضمناً اسم قدمگاه منحصر به آبادی مورد بحث نبوده بلکه در قسمتهای دیگری از ایران نیز وجود دارد (رجوع شود به « فرهنگ جغرافیایی ایران » گردآوری مرحوم رزم آرا) و به احتمال قوی در همه آن جاها نیز جای پاهائی وجود دارد و یا زمانی وجود داشته است .

ظاهراً در قلمرو جغرافیائی تعلیمات بودا نقاطی که حکیم در زمان حیات خود شخصاً بآن جاها سفر کرده بخوبی مشخص و معلوم است ، ولی بسیاری از « جای پا » های او در جاهائی واقع شده‌اند که او هرگز به آن جاها نرفته است. در این قبیل موارد عرفای محل می‌گویند اگر ما علامتی را به عنوان جای پای بودا می‌شناسیم منظور ما حضور جسمی او در این مکان در يك زمان گذشته نیست ، بلکه قصد ما حضور معنوی اوست که در حال حاضر نیز صادق است و در پیروی ما از تعلیمات او تجلی مینماید .

تطبیق این تعبیر با این اصطلاح زبان فارسی که می‌گویند در فلان کار باید جای پای فلانی را جستجو کرد بسیار جالب است ، و نشان می‌دهد که ممکن است این نوع تعبیر در يك زمان باستانی در ایران نیز معمول بوده و ضمناً در آن زمانها به مفهوم عالی تری بکار رفته باشد. (۱) بهر حال با در نظر گرفتن این اصل که لااقل پاره‌ای از معتقدات و مراسمی

۱ - سقوط مفاهیم پاره‌ای از اصطلاحات محترمانه باستانی مطلب جالبی است که امید است بتوانیم بعداً ضمن مقاله دیگری مورد بررسی قرار دهیم.

که امروزه فاقد يك مبناي علمی و منطقی به نظر می‌رسند در آغاز دارای يك معنای معقول و منطقی بوده‌اند کمتر می‌توان تردید داشت که قاطبه جای پاهائی در ایران نیز که به بزرگان و اولیائی نسبت داده می‌شوند که هرگز به ایران سفر نکرده‌اند در آغاز به معنای حضور معنوی آنان در مناطق مربوطه بوده است .

با در نظر گرفتن مراتب بالا تردیدی نیست که در مسئله « جای پا » با سمبولیزمی مواجه هستیم که گسترش جهانی و یا تقریباً جهانی دارد، و بدین‌طریق طبعاً این سؤال پیش می‌آید که آیا این سمبولیزم چرا و چگونه پیدا شده است ؟

در جستجوی پاسخ این سؤال يك اصل مسلم است و آن اینکه با در نظر گرفتن گسترش وسیع این سمبولیزم در روی زمین علی‌الاصول باید برای آن قدمت خیلی زیادی قائل شد ، و این اصل ما را به قدیمی‌ترین ایامی که فرهنگ بشری يك جنبه معنوی بخود می‌گرفته است هدایت می‌نماید .

ترددی نیست که جای پا اعم از جای پای انسان و یا حیوان برای بشر ابتدائی دارای معنا و اهمیت خاصی بوده ، بطوریکه تعبیر صحیح و یا غلط آن غالباً برای او جنبه حیات و ممات داشته است . این اصل هنوز هم در بین قبایل ابتدائی که در جنگلها و یایاباها زندگی می‌کنند بقوت خود باقی است ، بطوریکه غالباً افراد این قبیل اجتماعات بقدری در تشخیص و تعبیر جای پا مهارت بهم می‌رسانند که نه تنها جای پای دوست را از دشمن می‌شناسند بلکه از جای پای هر حیوانی می‌توانند نوع ، جنس ، جوانی یا پیری و حتی سلامتی یا بیماری و گرسنگی و یا سیری آن را نیز دریابند . ضمناً در زمینه بقاء و دوام تقریباً جاویدان مفاهیم اولیه خیلی جالب است که هنوز هم در زبان فارسی کلمه پائیدن به معنی مراقبت است و آثار مشابهی را در زبانهای دیگر نیز می‌توان تشخیص داد .

بعلاوه ، قدر مسلم این است که در قسمت اعظم دوران موجودیت بشر در روی زمین جمعیت انسانی کره ارض خیلی کم و غالباً گروه‌های کوچکی از انسان‌ها در مساحت‌های وسیعی از روی زمین پراکنده بوده‌اند ، در حالیکه مساحت‌های خیلی وسیع‌تری هنوز به کلی عاری از « سکنه » بوده است . بدین‌طریق و با در نظر گرفتن خطراتی که تحت چنین شرایطی متوجه بشر بی‌دفاع اولیه بوده است می‌توان تصور کرد که شاید تقدس جای پای انسان باین جهت بوده که نقش مزبور طی هزاره‌های متمادی برای او به معنی دوست ، یار و همدم بوده است . ولی متأسفانه با وجود اهمیت حیاتی که دوستی‌ها و یاریها برای بشر همیشه داشته و دارند رقابت‌ها و دشمنی‌ها نیز به همان اندازه ممکن و محتمل بوده و عواطف منفی مزبور بالاخص در تحت شرایط کمپایی مواد غذایی خود نمائی می‌کند ، و اتفاقاً علت اصلی گسترش بشر ابتدائی در گروههای كوچك نیز همین کمپایی مواد غذایی بوده است . لذا وضع زندگی بشر اولیه را می‌توان عامل مهمی در توجه او به معنا و مفهوم جای پا دانست ولی باید احترام و تقدس نقش مزبور را در علل دیگری جستجو کرد .

امروزه این يك اصل مسلمی است که زمانی موجوداتی که محض سهولت امر می‌توان آنها را میمون‌های انسان نما و گاهی انسان‌های میمون نما نامید در روی زمین می‌زیستند و پاره‌ای از آنها، بمعیار تاریخ زمین‌شناسی، در زمان‌های خیلی جدید از بین رفته‌اند. امروزه موجودات مزبور بیشتر بعنوان اجداد احتمالی انسان مورد توجه و بررسی می‌باشند تا بهر عنوان دیگری، ولی بتدریج دلایل و قرائنی که حاکی از قدمت خیلی زیاد بشر معاصر (HOMO SAPIENS) می‌باشند بدست می‌آید و در نتیجه به تدریج این احتمال قوت می‌گیرد که لااقل بعضی از این موجودات به جای اینکه اجداد بشر اولیه بوده باشند معاصرین و رقبای او بوده‌اند.

موجودات مزبور غالباً آدم خوار و هم جنس خوار بوده و به احتمال قوی از حیث تمایل و استعداد فرهنگی شدن نیز عقب مانده تر از بشر (SAPIENS) یعنی بشر امروزی بوده و در عین حال از حیث قدرت جسمی بر انسان واقعی برتری داشته‌اند. بدین طریق بدیهی است که صرف نظر از خطرات جسمی که از جانب آنان متوجه بشر بی دفاع اولیه بوده اصولاً نزدیکی و هم زیستی با آنان خطر سقوط بشر اولیه را به سطح حیوانی زندگی نیز در بر داشته است. در نتیجه باید بشر فرهنگی اولیه، یعنی آن بشری که در سرچشمه میراث فرهنگی معاصر قرار دارد، اهمیت زیادی به خودشناسی و خودی‌شناسی، نه بعنوان يك عكس العمل غریزی بلکه بعنوان يك اصل و يك معیار قائل شده باشد، و اتفاقاً اشاراتی که حاکی از معاصر بودن بشر فرهنگی اولیه با چنین موجوداتی از یکطرف و جدائی و دوری او از آنان از طرف دیگر می‌باشند در قرآن کریم وجود دارد.

ضمناً امروزه این يك اصل شناخته شده‌ای است که در نظر بشر فرهنگی - مذهبی باستانی، یعنی آن انسانی که علاوه بر جوانب مادی زندگی بر جوانب معنوی آن نیز توجه داشته است، هر چیزی که شاخص زندگی او بوده و برای بقا و دوام حیات او ضروری می‌نموده جنبه حرمت و تقدس داشته است، و بدین طریق کاملاً محتمل بنظر می‌رسد که در يك زمان خیلی باستانی هر وجهی از خصوصیات جسمی انسان نیز که او را از حیوانات «مشابه» مشخص و متمایز می‌ساخته جنبه تقدس یافته باشد، و اتفاقاً شواهد و دلایل فراوانی وجود دارد که این تمایز و تشخیص بالاخص در شکل پا و دست و صورت مشهود بوده است.

با در نظر گرفتن مجموع مراتب بالا، یعنی اصالت و قدمت سمبولیزم جای پا توأم با این اصل که در زمان حاضر علامت مزبور در اجتماعات مختلف جهان غالباً به اولیاء و مقدسین نسبت داده می‌شود و بهر حال مورد حرمت و تقدیس می‌باشد، قویاً محتمل به نظر می‌رسد که نقش پا که در آغاز بعنوان یکی از وجوه ممیزه انسان از حیوانات مشابه دیگر مورد توجه بوده بمرور زمان و پایبای توجه بیشتر انسان‌ها بمعنویات، سمبول «انسانیت» بعالی‌ترین معنای کلمه مزبور نیز گردیده است. و اتفاقاً در زبان فارسی باز هم کلمه‌ای داریم که چنین تعبیری را تأیید میکند و آن عبارت از کلمه «پایمردی» است. امروزه کلمه پایمردی طوری بکار میرود که شاید بتوان آن را به معنی كمك و

معاذت و یا حتی همت خیرخواهانه معنی کرد، ولی بهر حال در آخرین تجزیه همه این مفاهیم و ظایر آنان در کلمه «انسانیت» مستقر و جمعند.

ضمناً بدین طریق قویاً محتمل به نظر میرسد که همه «جای پا» هائی که امروزه به اولیاء و پاکان خاصی نسبت داده می‌شوند مبتنی بر يك سنت خیلی قدیمی تر از شخصیتهای مزبور بوده و بالاخص به این جهت به نام آنان خوانده شده اند که چنین شخصیتهائی انسان‌های کامل شناخته شده‌اند.

جای پائی نیز در مسجد الحرام مکه وجود دارد. ناصر خسرو در سفرنامه خود در آن باره می‌نویسد: «... مسجد حرام را هیجده درست، همه به‌طاق‌ها ساخته‌اند بر سرستون‌های رخام... رسول الله (از باب الصفا) بیرون آمده است که به صفا شود و دعا کند، و عتبه این طاق میانین سنگی سپیدست عظیم، و سنگی سیاه بوده است که رسول پای مبارک خود بر آنجا نهاده است و آن سنگ نقش قدم مبارک او گرفته و آن نشان قدم را از سنگ سیاه پیریده‌اند و در آن سنگ سپید ترکیب کرده چنانکه سرانگشت‌های پا اندرون مسجد دارد و حجاج بعضی روی بر آن نشان نهند، بعضی پای، تبرک را، و من روی بر آن نشان نهادن واجب‌تر دانستم.» بطوریکه می‌دانیم در زبان فارسی «پا جای پای کسی گذاشتن» به معنی تبعیت و تأسی از اوست، و بدین‌طریق معنای عملی که حجاج انجام می‌دهند و پای خود را جای پای رسول الله می‌گذارند احتیاج به توضیح ندارد... تا حدی که انسان از خود می‌پرسد که با وجود قدمت فوق‌العاده زیاد نشان جای پا، آیا بشر متریقی معاصر نیز با همه جبروتی که احراز کرده است برای رستگاری خود راهی جز این دارد که پا جای پای نیکان بگذارد؟

در خاتمه باید باین نکته نیز که لااقل در ایران گاهی چشمه‌هائی بعنوان جای پای حضرت علی شناخته می‌شوند و نیز باین مسئله که شکافی در سنگ بعنوان جای پای بودا شناخته شده است اشاره ای بکنیم.

چشمه سمبول خیر و برکت است و ارتباط خیر و برکت اجتماع با نیکان و مقدسین نیز البته بدیهی است. ضمناً بطوریکه امید است بعداً بتوانیم بطور مشروح‌تری طرح کنیم رنگ سیاه نیز سمبول زندگی و در نتیجه سمبول خیر و برکت می‌باشد و بدین‌طریق در رنگ سیاه سنگهائی که در مسجد الحرام مکه و قدمگاه مشهد جای پائی بخود دارند عیناً با همان معنا، یعنی ارتباط حضور معنوی نیکان و پاکان با خیر و برکت، مواجه هستیم.

گاهی نیز چشمه‌هایی را نه به جای پای خود ائمه و مقدسین بلکه به جای پای اسب آنها و گاهی نیز به جای شمشیر و یا عصای آنها نسبت می‌دهند و این همه نیز در آخرین تجزیه بمعنی ارتباط سلطه و نفوذ معنوی بزرگان مزبور با اصل برکت و باروری منطقه می‌باشد. اما این مسئله که شکاف سنگی بعنوان جای پا شناخته شود با سمبولیزم نسبتاً پیچیده‌ای مربوط می‌گردد که تعریف کافی آن از عهده این مقاله خارج است. عجلاناً همین‌قدر می‌توان گفت که به احتمال قوی سمبولیزم مزبور با اصل تجدید حیات، به معنی انسانی شدن و یا انسانی تر شدن، مربوط است و بدین طریق در سمبولیزم قله آدم جزیره سرندیب با صورت بسیار تصعید شده معنا و مفهوم جای پا مواجه هستیم.

باز هم سهراب و رستم

آقای مدیر مجله یغما

در شماره‌های اردیبهشت، خرداد و تیرماه ۵۳ آن نشریه، نقد مفصلی به قلم آقای دکتر محمد علی اسلامی ندوشن بر کتاب رستم و سهراب چاپ بنیاد شاهنامه، درج شده بود. چون موارد متعددی از ایرادات ایشان ناوارد و خطا می‌نمود، در رساله‌ای به عنوان، نگاهی به نقد داستان رستم و سهراب بنیاد شاهنامه، به موارد مذکور اشاره کردم. مجدداً در شماره مهرماه ۵۳ مجله یغما آقای اسلامی ندوشن مقاله‌ای مرقوم داشتند با عنوان: چرا جواب نمی‌دهم؟ و بدین دستاویز طی هشت صفحه، دلایل پاسخ‌ن دادن خود را به رساله مذکور شرح دادند.

اگر حملات آقای اسلامی ندوشن در مقاله اخیرشان و همچنین در دو شماره اخیر مجله سخن، تنها متوجه من و رساله من بود، هیچگاه پاسخی از جانب من داده نمی‌شد که ماهیت اینگونه مجادلات را روشن می‌دانم. اما از آنجا که ایشان به مصداق: «هر کسی در آب بیند نقش خویش»، تقدس قلم را با نشر اکاذیب آلوده ساخته و اشخاص دیگری را که در تدوین این جزوه کوچکترین دخالتی نداشته‌اند، صاحب قلم و قدم ذکر کرده‌اند، ناچار وظیفه خود دانستم برای آن دسته معدود از خوانندگان که خدای ناکرده دروغ آشکارا و شایبه آلود را از راست بی‌پیرایه تشخیص ندهند و نتوانند، منحصرأ در این باره توضیحی کوتاه بدهم.

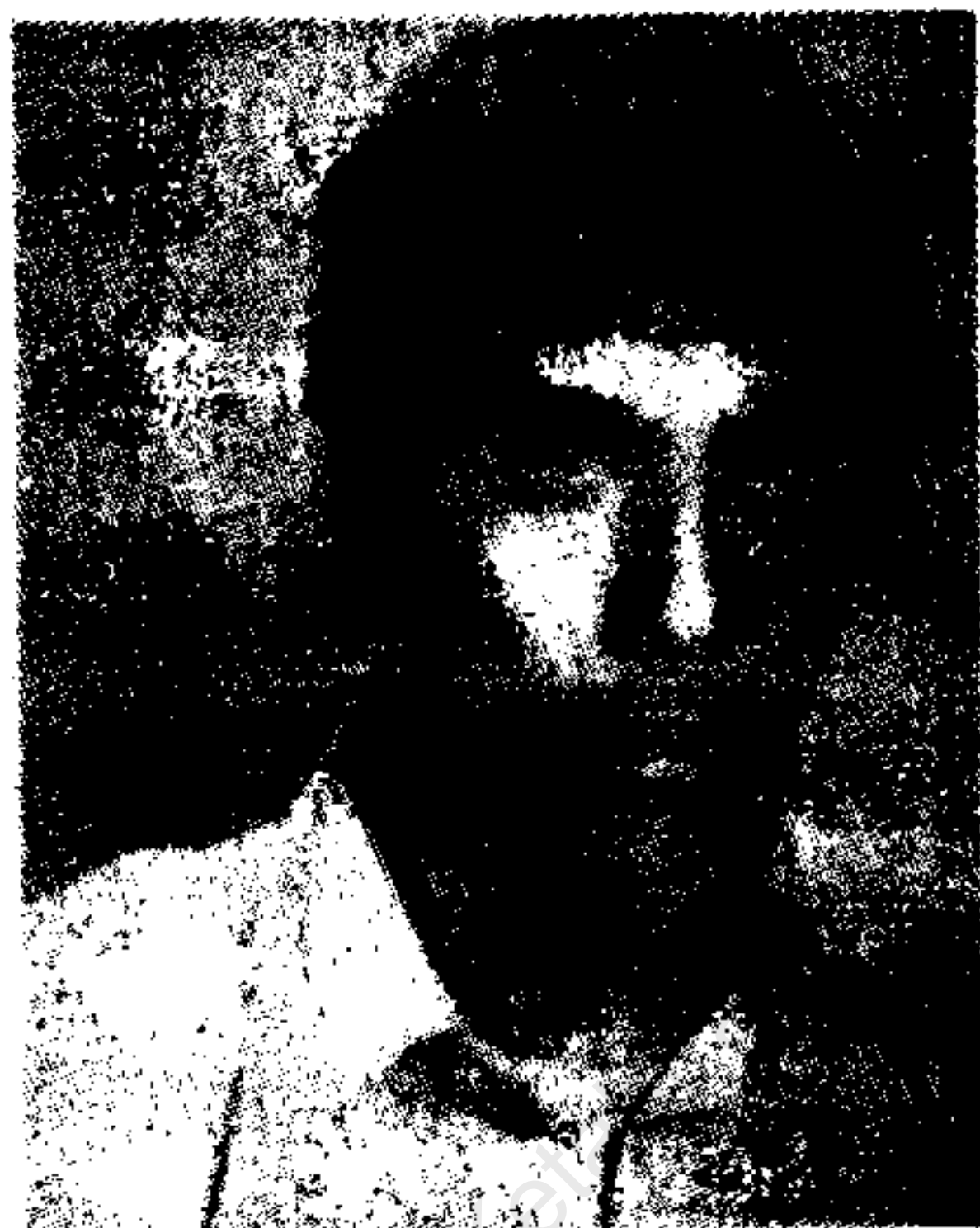
در تدوین و نشر این یادداشتها نه شخص استاد مینوی کوچکترین دخالتی داشته‌است و نه بنیاد شاهنامه و اینجانب با صرف هزینه شخصی به چاپ آن به صورت جزوه مستقلی مبادرت کردم. گذشته از همه اینها، شکفتن آقای اسلامی ندوشن، اگر هیچکس نتواند، لااقل ایشان باید بتوانند و در شناختن نویسنده این رساله مشتبه نشوند و تجاهل‌العارف نکنند چه نه تنها سبک نقد و گردش قلم بنده را می‌شناسند که از پیش از تأسیس بنیاد شاهنامه، بنده و ایشان را از طریق نقادی و هتاکی سوابق معرفتی است.

«هر کسی بر طینت خود می‌تند» با تجدید ارادت مهدی قریب

۲۳ مهر ۵۳

مجله یغما - چنان که در شماره مهرماه تصریح شده دیگر در این موضوع مقالتی پذیرفته نمی‌شود. و مقاله‌هایی که رسیده و مفید هم تشخیص داده شده چاپ نمی‌شود.

از طهران ، به لندن



مسیح یغمائی

شده‌ای ، لیکن از نظر نشوی
عالمی متقی اگر نشوی
تا پزشکی خجسته فر نشوی
جهد کن کاخرین نفر نشوی
درس استاد را ز بر نشوی
اگر آماده از سحر نشوی
فارغ از دانش و هنر نشوی !
تا به عدل و عمل عمر نشوی
گر به دانشوری سمر نشوی
تا خجل از پیامبر نشوی
به دگر جای مستقر نشوی

به اروپا ، ای مسیح دانش جوی
نیستم راضی از تو ، ای فرزند
پای بیرون منه ز دانشگاه
نشوی در کلاس اگر اول
با تأمل اگر نداری گوش
روز را رایگان دهی از کف
دوری از حکمت و ادب نکنی !
از علی معرفت نیاموزی
از تو نام و نشان نخواهد ماند
علم ادیان و علم ابدان جوی
جز به «خور» از پی طبابت خلق

جز به بالین بی نوا مردم
 آزمند و حریص و پول پرست
 بی خبر از خدای و خلق خدای
 در زمین خواری و زمین داری
 خود تودانی مرا چه مسکنت است
 نشوی کامیاب اگر قانع
 می و سیکار را ضررها هست
 هست واجب نگاه بانی تن
 به خرد خیر را ز شر بشناس
 در بلاها و رنج ها ، نومید
 در خوشی ها و کامرانی ها
 نه نویسنده شو نه شاعر شو
 سنگت اگر می زنند میوه بیاش
 عمر انسان جدا ز انسان نیست
 به تبار شریف خویش بیال
 با جوانان جلف آلوده
 بد گهر، ژاژ خای و بد خواه است
 سروری را به بندگان بگذار
 بزم را پای در میان تنهی
 خر سواری مرام خانم هاست
 دوست دارد زر ترا ، نه ترا
 « ذبیح العلم فی فروج نساء »
 این گران پند از پدر بپذیر

که ندارند برک و بر نشوی
 چون پزشکان نامور نشوی
 چون گدایان معتبر نشوی
 چون بزرگان قوم در نشوی
 کیسه پرداز سیم و زر نشوی
 به کفافی که مختصر نشوی
 دامن آلوده زین ضرر نشوی
 به عبث در ره خطر نشوی
 سبحه پیمای خیر و شر نشوی
 از خداوند دادگر نشوی
 مست از باده بطر نشوی
 که ازین هر دو مشتهر نشوی
 چون درختان بی ثمر نشوی
 تو خودی عمر خود ، هدر نشوی
 با پلیدان به دشت و در نشوی
 همدم و یار و هم سفر نشوی
 یار بد خواه بد گهر نشوی
 پای اگر اوقتاد ، سر نشوی
 رقص را دست در کمر نشوی
 الحذر الحذر که خر نشوی
 فتنه شوخ سیم بر نشوی
 غافل از بطن این خبر نشوی
 زینهار ، ای پسر، پدر نشوی!

وفیات معاصران

تیمسار فرج الله آق اولی

ریاست هیئت مدیره انجمن آثار ملی

با بسیاری از بزرگان و رجال این عصر دوستی و آشنائی و آمد و شد داشته‌ام ، و نظیر فرج الله آق اولی را کم دیده‌ام که در مراتب انسانی و مردمی و بزرگواری آینی بود .

وقتی وفات او را در روزنامه اطلاعات (دوشنبه ۱۳ آبان ۱۳۵۳) خواندم ، سخت افسرده و غمگین شدم که مملکت ایران فرزندی آزموده و نجیب و امین و پاک سرشت را از دست داد .

سپهبد آق اولی به سال ۱۲۶۷ شمسی در اصفهان متولد شده - مشاغل وی : معلمی ، ریاست ستاد ژاندارمری ، ریاست اداره تنلیم و وظیفه ، ریاست ستاد ارتش ، وزارت کشور ، مؤسس و رئیس بانک سپه ، رئیس هیئت کومک به آسیب دیدگان در جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران و ریاست هیئت مدیره انجمن آثار ملی بوده است .

سپهبد آق اولی در هر مقام خدمتگزاری لایق و امین و محیم و شایسته و صاحب نظر و دقیق بود . و تکرار می‌کنم که در مراتب نیکی و نیکوکاری همانند او را نتوان یافت .

خداوند تبارک و تعالی او را در اعلی علین جای دهد و با اولیاء الله محشور فرما یاد که در خور چنین مقامی است .

مجله یغما نخست به عموم مردم ایران ، و از آن پس به افراد خاندان و دوستان آن مرحوم ، و به اعضاء محترم انجمن آثار ملی مخصوصاً به استاد محترم حاج سید محمد تقی مصطفوی باستان شناس نای ایران تعزیت و تسلیت عرض می‌کند .



گلشن آزادی



گلشن آزادی مشهدی، روزنامه نویس، شاعر،
با ذوق، درویش خوی، مهربان، نجیب، خوش محضر،
دوست، بی آزار، که به عبارتی کوتاه از هر صفت
مردمی و آزادگی بهره تمام داشت در ۲۹ تیر ۱۳۵۳
از جهان رفت به قول خودش:

هر روز زین خراب غم آباد می روند
جمعی که هفته دگر از یاد می روند
این زندگی حلال کسانی که همچو سرو
آزاد زیست کرده و آزاد می روند
ادبای مشهد در رثاء او خطابه ها و اشعاری دارند
که مقرر است به اهتمام فرخ بزرگوار یکجا به چاپ
رسد. در این شماره دو قطعه از آقایان نوید و بقا

طبع می شود مگر به عنوان شرکت مجله یغما در این سوگواری تلقی فرمایند.

چشم من است دجله بنگدادی
بر بست رخت خرمی و شادی
با خود ببرد مردمی و رادی
دست اجل ز جای به بیدادی
آن وارث مکارم اجدادی
آن عاشق عدالت و آزادی
در نظم و نثر پایه استادی
هم آشنا به شیوه نقادی
زاو بود روشنائی و آبادی
بر دل چه داغها که تو بنهادی
آن می کند که خنجر پولادی
ز آن لطف طبع و ذوق خدادادی
یکدم نمی رود که نه دریادی
گوید درینغ گلشن آزادی

مرگ قوی پنجه گلویش فشرد

تا شد ز چشم گلشن آزادی
تا رخت بست گلشن از این محفل
دردا و اندھا که چو گلشن رفت
آن کوه حلم را ز چه رو بر کند
آن جامع فضائل اخلاقی
آن دشمن ستمگری و پیداد
در بزم شاعران و ادیبان داشت
هم آگه از رموز سخن سنجی
بزم وفا و کاخ محبت را
ای یار مهربان به که رفتن
نیش غم تو با دل مسکینم
خون بارم افزود دیده چو یاد آرم
بالله اگر ز دیده شدی غایب
هر دم نوید با دل پر حسرت

گلشن آزادی آزاده مرد

بال کشید از سر این تیره خاک
 و جان گرامی به پدر باز داد
 آنچه بدو داد جهان سالها
 هر که شنید این خبر جانگداز
 گلشن، انسان بود، انسان خوب
 با قلم و با قدم و با بیان
 داشت تنی کوچک و روحی بزرگ
 در دل چون آینه اش کین نبود
 پاک نظر بود و جوانمرد و راد
 شادی یاران، گل رویش شکفت
 پاک و سرافراز و تهی دست زبست
 مهر و صفا، رادی و آزادگی
 شاهی از رودکی آرم که گفت:

ره به سوی گلشن آزاد برد
 کالبد تیره به مادر سپرد،
 مرگ فراز آمد و زد دستبرد
 آه کشید از دل و افسوس خورد
 راه وفا بسپرد، تا جان سپرد
 گرد غم از چهره مردم سترد
 فکر جوان و بدنی سالخورد
 جامش صافی بدو خالی زد درد
 فحل و به میدان سخن بود گرد
 سوک عزیزان، دل گرمش فسرده
 پاک و سرافراز و تهی دست مرد
 داشت بدانگونه که نتوان شمرد

«مرک چنین خواجسته کار بست خورد
 دانه نبود او که زمینش فشرد
 کود و جهان را به جوی می شمرد
 مروزی و رازی و رومی و کرد»

ابیات داخل گیومه « » از رودکی شاعر قرن چهارم هجری است.

سید مصطفی داودی

سید مصطفی داودی فرزند مرحوم سید ابوالقاسم از بزرگان ولایت خور و از بنی اعمام نویسنده بود. سیدی کاسب و خود ساخته و خوش محضر. در شاهرود وفات یافت در اواسط شهریورماه ۱۳۵۳. دو فرزندش ابوالقاسم داودی و مسعود داودی در وزارت آموزش خدمت اداری و آموزشی می کنند. به فرزندان و برادرانش و خویشاوندان و هم ولایتی ها تسلیت می گوئیم.

سید اسماعیل مرتضوی برازجانی

از صاحب منصبان عالی مقام و با دانش وزارت آموزش و پرورش و از دوستان عزیز بود. با پسرش در خدمت تصادف در گذشتند (۵ آبان ۱۳۵۳).

برای کتاب خوانان و کتاب جویان :



سلسله انتشارات انجمن آثار ملی

کتاب شناسی کتاب های خطی

تألیف : دکتر مهدی بیانی

به کوشش : حسین محبوبی اردکانی

(الف - ز) ۶۴ + ۲۱ تابلو

فرهنگ گرانبار ایرانی مجموعه‌ای از انسانی‌ترین و زیباترین کاربردهای ذوق و اندیشه‌ی آدمی است ، که در طول قرن‌ها و قرن‌ها به دست هنری مردان با ایمان ، باری بر آن افزوده شده ، تا اینک به صورت میراثی عزیز و پربها به ما رسیده است ، که در عین کمال عظمت ، بسیار متنوع و پراکنده است ، چنان که این نسل بعنوان حلقه‌ای از زنجیر زمانی این فرهنگ حتی هنوز گوشه‌هایی از این مجموعه‌ی اصیل را نشناخته‌ایم ، مگر آن که محققان و شناسندگان جان و دل بر این کار نهند ، و با رعایت الاهم فی الاهم از دست اندازی به موضوعات کم اهمیت‌تر بپرهیزند ، مگر آن که همت اولیای پرپشتکار مؤسساتی چون انجمن آثار ملی واسطه‌ی خیر شود .

از آن زمان که خط و نوشتن اختراع شد ، بکارآمد تا خواسته‌ها و اندیشه‌ها و تجربه‌ها را بنگارد و حفظ کند ؛ و از گزند مرگ در امان دارد .

ذوق ملایم و سلیقه‌ی دل‌پذیر ایرانی در این هم دست برد و به نوشتن زیبایی‌ها بخشید و هنرها آفرید ، و از آن هنگام که در صدر قرن دوم ، صنعت کاغذ سازی از راه سمرقند به ایران رسید ، تألیف و نشر کتاب رواج یافت ، و ایلخانان و تیموریان استحاله یافته در فرهنگ

ایران ، در قرن‌های هفتم و هشتم ، به صورت بزرگترین مشوقان مولفان و نویسندگان و هنرمندان درآمدند ، و از همین زمان هنر کتاب سازی و کتاب نویسی گسترش یافت ، و در طی قرن‌ها پربارتر و گران‌بارتر شد . و اینک گنجینه‌ی عظیمی از کتاب‌های خطی ایرانی در خانه‌ها و کتابخانه‌ها و موزه‌ها پراکنده است یا زینت بخش موزه‌ها و کتابخانه‌های بزرگ دنیا است که در عین آن که از نظر معنی و جنبه‌ی علمی گواه دانش دیرین و فرهنگ قویم و اصیل مردم ایران است از لحاظ خط و تذهیب مینیاتور و جلد سازی و ریزه کاری های دیگر از جمله‌ی بهترین نمودارهای گنجینه‌های هنری بشمار می‌رود .

کتابخانه‌ها مهمترین وظیفه‌شان حفظ و نگهداری این گنجینه‌های عظیم و ارزنده است ، که این مهم را راهنمایی در خور لازم است ، و کتاب شناسی کتاب‌های خطی ، را که مرحوم دکتر مهدی بیانی تألیف کرده است راهنمایی است نیکو ، برای کتابداران و علاقمندان کتاب .
« برای شناسائی و تنظیم و تدوین و تألیف فهرست مجموعه‌ی کتاب‌های خطی مطالبی باید رعایت شود ، که هر يك از آنها به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است :

فصل اول - در این فصل طبقه بندی کتاب‌ها بر حسب مطالب و موضوعات کتاب مورد بحث قرار گرفته ، و علوم به ده قسمت ، و هر قسمت به چند گروه تقسیم شده ، و طبقه بندی کتابها بر حسب این تقسیم بندی توصیه شده است .

فصل دوم - يك نسخه‌ی خطی از بابت چگونگی تعیین مشخصات و ممیزاتی توصیف شده است که عبارت است از : قطع - اندازه نوشته کتاب - صفحات - سطرهای هر صفحه - نوع کاغذ - نوع خط - تزئینات هر نسخه (شامل : تذهیب ، ترصیع ، افشان گری ، عکاسی و غیره) - سبك‌های تذهیب و تصویر - تاریخ تحریر - کاتب و نوع جلد .

فصل سوم - در این فصل تعریف يك نسخه‌ی خطی تشریح شده بدین شرح : اسم و عنوان کتاب - مصنف یا مؤلف یا مترجم - چگونگی تألیف - معرفی مؤلف یا مصنف .

فصل چهارم - چگونگی ضبط و ثبت بعضی ملاحظات نسخه‌های کتبی مانند : استکتاب و چگونگی آن - توضیحات و تصحیحات - مالکیت نسخه بررسی شده است .

فصل پنجم - راهنمایی است برای ذکر منابع مراجعه .

فصل ششم - فهرست‌هایی که در يك فهرست کتاب‌های خطی تدوین می‌شود مورد بررسی قرار گرفته است .

خواندن این کتاب را به علاقمندانی که می‌خواهند ، برای کتاب‌های خطی شناسنامه یا فهرست تهیه کنند توصیه می‌کنیم .

اوسونگون

افسانه های مردم خور

مرتضی هنری از جوانان تحصیل کرده و پژوهشگر و با دانش و با ادب است از مردم خور بیابانک، و تا آنجا که اطلاع دارم تا کنون کمتر جوانی با این پایه و مایه از خور برخاسته است. موجب افتخار ولایت یغماست و امید است باعث افتخار کشور گردد.

«اوسونگون» به زبان خوری داستانهاست یا داستان پرداز، (اوسونگ به معنی افسانه است و «ون» پسوند آن که علامت جمع است.) به هر حال زبان مادری ماست که از روزگاران بسیار کهن به میراث برده ایم.

این کتاب متضمن شانزده افسانه است از مردم خور که راویان آن به نام و نشان یاد شده اند و بنده نویسنده آن ها را می شناسد چنان که آنان هم مرا می شناسند.

چاپ و کاغذ و حروف کتاب در نهایت زیبایی است که اداره فرهنگ و هنر عامه وزارت فرهنگ و هنر متصدی چاپ آن بوده، و اما معنویت آن را نمی توان چنان که سزاوار است ستود که داستان هائی است ساده از ادب زمان ساسانیان و به زبان مردم آن روزگاران.

مرتضی هنری کتاب های دیگری هم دارد و مقالاتی هم از او در مجله یغما به چاپ رسیده که همه آموزنده و مفید و تحقیقی است.

در این کتاب خوب بعضی اصطلاحات را راویان داستانها در ضمن گفتار خود آورده اند که چون من بنده بآن اصطلاحات برمی خورم دوران کودکی را به یاد می آورم و بر آن عهد گریه می کنم و قصیده سعادتی را زمزمه :

نشاط کودکی و عیش خویشتن رائی
پس از غرور جوانی و دست بالائی
کجاست چهل جوانی و عشق و شیدائی
نه آب دیده، که گر خون دل بیالائی
ضرورت است که روزی به گل بیندائی
و گر به سروری امروز نخل خرمائ
زمانه مجلس عیش بتان یغمائی ...

دریغ روز جوانی و عهد برنائی
سر فروتنی انداخت پیری ام در پیش
شکوه پیری بگذار و علم و فضل و ادب
زمان رفته نخواهد به گریه باز آمد
همیشه باز نباشد درد و لختی چشم
چو تخم خرما فردات پایمال کنند
چو خوان یغما برهم زند به ناگاهان

با یاد این ابیات مؤثر و شکننده عنان سخن از دست شد.

باری، لغات و اصطلاحاتی ازین کتاب شریف بدین نمونه است :

آیرون: دید و بازدیدهای شبانه - خاصه شبهای زمستانی که آتش مطلوب است چون «آیر» به معنی آتش است.

شب چره: آجیلی که در دید و بازدیدهای شبانه صرف می شود. چون: خرما، تخمه، گل آفتاب گردان، مغز مویو، کنفو، بنه، چنگال ...

پایاب: محلی که به وسیله پلکان یا شیبی تند به جوی آب می پیوندد چون پایاب لر و در خور.

مویون: ندبه و مویه در مرگ عزیزان. (در خور رسم است که زنان به خانه

صاحب‌عزازی روند و دست در گردن زنان عزاداری می‌افکنند و ترانه‌هایی سوزناک و مؤثر می‌خوانند).
کلون : وسیله بست و بند در خانه که از چوب ساخته می‌شود به منزله قفل و بند .
چلك : (به کسر اول و دوم) - گیسوی بافته زنان - گلابتون ...
دادی : برادر.

و از این گونه لغات و اصطلاحات که آقای مرتضی هنری می‌باید فرهنگی تنظیم کند و بدسترس فرهنگستان بگذارد مگر از ساختن لغات بی‌معنی ناهنجار خودداری فرمایند .
 اعتراضی سخت و تند که به آقای هنری دارم این است که چرا تصویر افسانه سرایان را با همان چرخ ریسنده گی و با همان جامه‌های ژنده دهاتی و با همان قیافه‌های معصومه‌مانه نشان نداده‌است. وظیفه اخلاقی و انسانی هنری این بود که تصویر :فاطمه نسا امیری ۷۰ ساله - کربلائی مریم مالکی ۷۵ ساله - سکینه نادری - شمامه مؤمنی و دیگران را که لطف فرموده‌اند و این داستان‌ها را نقل کرده‌اند در کتاب خود بیاورد و گرچه آنان رضایت ندهند . تاکی می‌توان تصاویر رنگین و لخت و برهنه خوانندگان و هنرمندان را زیارت کرد ؟
 و این کتاب تمام آن گه شود که داستان سرای گویای با ذوق ، نویسنده با دانش و شیرین کارشناسنده طرایف و ظرایف ادب ایران استاد سید ابوالقاسم انجوی شیرازی سلمه‌الله تعالی آن را بپسندد و به توشیح قبول بیاورد.

ضایعات سفید مخاط دهان

عنوان رساله دکتری آقای مسعود یغمائی فرزند منصور بن حسینقلی بن هادی بن اسمعیل ابن ابوالحسن یغما است که در سال تحصیلی ۵۲ - ۵۳ از دانشگاه تهران دکتر دندان پزشکی شناخته شده است . او جوانی است مستعد و پرکار و طالب علم و محقق . امید بسیار است که در کار خود توفیق یابد و در خارج نیز تحصیل کند و در فن خود نام آور شود و به خدمت خلق گراید ، و دست کم سالی پانزده روز در خور بیابانک هم ولایتی های خود را به رایگان مداوا و معالجه فرماید . وفقه الله تعالی

یغما

مؤسس و مدیر : حبیب یغمائی

سر دبیر : بانو دکتر نصرت تجربه‌کار

(زیر نظر هیئت نویسندگان)

دفتر اداره : خانقاه - شماره ۱۵

تلفون ۳۰۵۳۴۴

بهای اشتراك سالانه : ایران پنجاه تومان - خارجه دو برابر

مقالات فروغی

محمد علی ذکاء الملک

جلد اول

مشمول بر ۲۵ رساله و خطابه و مقاله

صفحه

فهرست مقالات جلد اول

مقدمه : محمود فروغی - حبیب یغمائی

- | | |
|-----|---|
| ۱ | ۱ - ترجمه لغات فرنگی |
| ۱۲ | ۲ - داریوش کبیر و هرقلیطوس حکیم |
| ۱۷ | ۳ - خطابه درباره آثار ملی |
| ۲۶ | ۴ - اندیشه دور و دراز (رساله) |
| ۶۱ | ۵ - ایران در ۱۹۱۹ میلادی (مکتوب) |
| ۸۰ | ۶ - نفوذ زبان های بیگانه در زبان فارسی (ترجمه ایرج افشار) |
| ۹۱ | ۷ - انتخابات |
| ۹۵ | ۸ - مقدمه بر خطابه بهرام کور تهمورس انگلساریا |
| ۱۰۱ | ۹ - پیام من به فرهنگستان (رساله) |
| ۱۷۰ | ۱۰ - فرهنگستان چیست |
| ۱۹۸ | ۱۱ - جامعه ملل (رساله) |
| ۲۲۰ | ۱۲ - سخنوران ایران در عصر حاضر |
| ۲۲۴ | ۱۳ - ادبیات ایران |
| ۲۳۲ | ۱۴ - عرفی - سبک هندی (دو مقاله) |

صفحه

- ۱۵ - ایران را چرا باید دوست داشت ؟ ۲۴۳
- ۱۶ - سعدی و حافظ ۲۵۲
- ۱۷ - برنامه ادای تکلیف نسبت به شیخ سعدی ۲۵۶
- ۱۸ - تقلید و ابتکار ۲۶۴
- ۱۹ - موزه چیست و برای چیست ؟ ۲۷۴
- ۲۰ - رساله سرالاسرار ۲۹۱
- ۲۱ - مردم شناسی چیست ؟ ۲۹۷
- ۲۲ - درباره تاریخ ایران (مکتوب) ۳۱۷
- ۲۳ - فارسی نویسی ۳۲۱
- ۲۴ - ادارات ما ۳۲۴
- ۲۵ - حقوق در ایران ۳۲۹

از انتشارات یغما

با کاغذ و چاپ و صحافی مرغوب
بها چهل تومان

مقالات فروغی

محمد علی ذکاء الملک

جلد دوم

زیر چاپ است



بیمه ملی

شرکت سهامی خاص

خیابان شاهرضا - نبش خیابان ویلا

تهران

همه نوع بیمه

عمر - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

بیمه ملی شرکت سهامی خاص

تلفنخانه اداره مرکزی : ۸۲۹۷۵۱ تا ۸۲۹۷۵۴ و ۸۲۹۷۵۶

خسارت اتومبیل ۸۲۹۷۵۷ خسارت باربری ۸۲۹۷۵۸ مدیرفنی : ۸۲۹۷۵۵

نشانی نمایندگان :

۲۴۸۷۰ - ۲۳۷۹۳	تلفن	تهران	آقای حسن کلباسی
۳۱۲۹۴۵ - ۳۱۲۲۶۹	،	،	آقای شادی
۸۳۷۰۸۵ تا ۸۳۷۰۵۶	،	،	شرکت دفتر بیمه زند
۸۲۹۷۷۷	،	،	آقای شاهکلیدیان
۲۱۷۶ - ۲۷۹۷	،	آبادان	دفتر بیمه ذوالقدر
۳۵۱۰	،	شیراز	دفتر بیمه ادیبی
۳۹۳۲۵۸ - ۳۱۸۲۱۲	،	تهران	دفتر بیمه مولر
۸۲۳۲۷۷ و ۸	،	،	آقای هانری شمعون
۸۳۱۸۱۷	،	،	آقای علی اصغر نوری
۸۲۲۵۰۷ - ۸۲۳۱۷۷	،	،	آقای رستم خردی

در تابش آفتاب سوزان تابستان و در زیر برف و باران بی‌امان زمستان
اتومبیل شما باید در پناه سایه‌بانی مستحکم قرار گیرد .

ورق شیروانی پلاسکو کار

زیبا - محکم - نشکن - با رنگهای ثابت و متنوع
در دو نوع مات و شفاف

پوشش مدرن برای آلاچیق - گلخانه - پاسیو (سقف حیات خلوت) - تراس -
سایبان کنار استخر - پارکینگ اتومبیل - حفاظ قابل اطمینان با هر ارتفاع
برای منازل که مشرف می‌باشند .

شما از هر کجا ورق شیروانی پلاسکو کار تهیه کرده باشید

سازمان نصب و زیر کاری

ورق شیروانی پلاسکو کار

بمنظور عرضه و انجام بهترین ساخت اسکلت فلزی و نصب صحیح ورق شیروانی
پلاسکو کار با استفاده از کارگاه مجهزی که زیر نظر متخصصین مجرب و کار آزموده
بوجود آورده است هر گونه سایبان و پوشش مورد نظر را
به بهترین وجه ممکنه انجام می‌دهد .

با يك اطلاع تلفنی شما متخصصین فنی ما برای ارائه
طرح و برآورد مجاناً در اختیار شما می‌باشد .

فلسفه و عرفان ایران «۱۶»

ترجمه فرق الشیعه بونجی

با دو مقدمه

زندگینامه بونجی و کتابهای فرق الشیعه

کتابهای شیعه و دیگر فرقهای اسلام پایان قرن سوم هجری

به خامه

دکتر محمد جواد مشکور

استاد دانشگاه



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

«۱۸۱»